

پژوهش‌های علمی و فناوری
سال پنجم علوم انسانی
ایران شناسی

• تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی (۲) / ایرج افشار

مجله‌های جدی و تفننی‌های ناموزون

بعضی از مجله‌های جدی و اساسی که حاوی مقاله‌های پژوهشی و علمی القاعده ماندگار هستند جلد‌های خود را با طرح‌ها و نقش‌های «گرافیکانه» و امروزیته و غالباً به طور سه چهار رنگ و صفحات درونی را به جداول و خطوط و شکلها و رسم‌های صفحه پرکن می‌آرایند و با این گونه ظاهر آرائیها از اصالت و متانت نوع مجله می‌کاهند. در حالی که خواننده این گونه مجله‌ها چنین انتظاری از ناشر ندارد. خواننده واقعی و بی تکلف اصولاً نمی‌پسندد که مطالب جدی را در میان رسوم و سطور عجیب غریب بخواند.

حتی اخیراً مرسوم کرده‌اند که عبارتی چند از مطالب اساسی و حساس چشم‌گیر و شاخص را در میان صفحه به خواننده عرضه می‌کنند. شاید تصور می‌شود با چنین تمهیدها و جلوه‌هایی که مخصوص روزنامه‌های خبری و مجله‌های عمومی و از نوع «شگردهای رسانه‌ای» است می‌توانند نظر خواننده را به مقاله‌ای که در شرح احوال فلان شاعر عرب یا درباره وضع جغرافیایی گواتمالاست بکشانند.

از این گونه کارها جز این که هزینه بردارست و بهای نشریه را افزونی می‌دهد ثمره دیگری دست آوردنی نیست. مجله‌های علمی، دانشگاهی، پژوهشی و بالاخره جدی سراسر جهان به طور معمول به طور یکنواخت و بدون زرق و برق و با جلد‌های بی شکل و شمایل و یک یا دو رنگ و تقریباً همیشه یکنواخت چاپ می‌شود. اگر مطالب آنها درست باشد ماندگار خواهند بود.

حاجت مشاطه نیست روی دل آرای را.

فهرست هال

کتابخانه دانشگاه تویننگ (آلمان) تا چند ماه پیش بطور ماهانه فهرستی از کتابهای وارد شده به مجموعه خود را منتشر می‌کرد. از سال ۱۹۹۸ این کار را دانشگاه «هاله» - که به نام مارتین لوتر نام‌گذاری شده است - انجام خواهد داد.

درین فهرست که به بیست موضوع بخش‌بندی شده است کتابهای تازه وارد معرفی می‌شود: شرق قدیم - سامی و آرامی، یهودی عبری - معارف اسلامی - خاور نزدیک و میانه - زبان و ادبیات عربی - سرزمینهای عربی - عربستان داخلی - عربستان شرقی - مصر و سودان - افریقای شمالی - زبان و ادبیات ایرانی - ایران - اقوام ایرانی دیگر - زبان و ادبیات ترکی - ترکیه - اتراک در سرزمینهای دیگر - ارامنه - قفقاز.

رمضان ششمن

از رمضان ششمن که امروزه در نسخه خطی شناسی، عالم مسلم است کتابی بسیار ارزشمند به نام «مختارات المخطوطات العربیة النادرة فی مکتبات ترکیا» در استانبول (۱۹۹۷) منتشر شده است. بر این کتاب، دکتر اکمل الدین احسان اوغلی که بی‌گمان از فضلایی است که در راه تاریخ علوم اسلامی و معرفی نسخه‌های خطی خدمات بسیار و فایده‌بخش کرده است و می‌کند مقدمه‌ای دارد و در آن مناسبت نشر کتاب را جزو «منشورات وقف ایسار» بیان کرده است. کتاب یاده شده چهارمین نشریه «ایسار» است.

احسان اوغلو نوشته است نزدیک دویست و پنجاه هزار نسخه خطی در ترکیه هست که هفتاد و پنج درصد آن به عربی و بیست درصد به ترکی و پنج درصد به فارسی است. نشرات دیگر مؤسسه ایسار *ISAR عبارت است از فهرست مخطوطات مکتبه کوپرلی، فهرست مخطوطات طبری در کتابخانه‌های ترکیا، فهرست مخطوطات اسلامی در قبرس.

ششمن در ۱۹۸۲ در بیروت طبع نخست این فهرست را منتشر کرده بود ولی با تجسسهای تازه والحاقت مطالب فهرست حاضر را تکمیل بخشیده است.

درین فهرست از ۱۶۰۹ مؤلف و ۳۵۶۱ عنوان تألیف و ۴۹۶۲ نسخه یاد شده است.

قدامة بن جعفر مؤلف كتاب الخراج (در گذشته سال ۳۳۷) در جایی که فواصل و مسافات راه میان سیرجان به بم را می نویسد ذکری از امسیر دارد، بدین صورت:

از سیرجان تا قهستان شش فرسخ... از ساهوی تا امسیر چهار فرسخ - از امسیر تا خناب شش فرسخ - از خناب تا فبیرا چهار فرسخ - از فبیرا تا کوغون (نسخه: کورم) هشت فرسخ - از کورم تا کشک هشت فرسخ - از کشک تا وائین ده فرسخ...

کلمه امسیر با توجه به مقدار مسافات ذکر شده می باید تصحیفی باشد از نامی که از قرن هشتم به بعد در متون به صورت مشیز آمده و هم اکنون نیز بر افواه سایرست. مهندس محمد حسین اسلام پناه مخالف این استنباط نیست تا دوست نازنینم باستانی پاریزی چه بگوید.

گلستان خط سعدی

در سرایو و مقداری کتاب خطی در کتابخانه مؤسسه شرق شناسی هست که فهرست آن به همکاری صالح تراکو Salih Trako و لیلای غازیچ Lejla Gazic در سال ۱۹۹۷ نشر شده است به نام Katalog Rukorpisa Orjentalnog Instituta. پانصد و شصت و چهار نسخه را درین فهرست معرفی کرده اند. از متفرده ها پنجاه و نه نسخه عربی است و دویست و هشتاد نسخه ترکی و یکصد و سی هشت نسخه فارسی. هفتاد و پنج نسخه مجموعه و بقیه به زبانهای محلی بوسنی.

در کتابهای فارسی آنجا نسخه تازه یا کهن یا معتبری نیست. اما برای هر ایرانی شنیدنی خواهد بود که نسخه های فارسی از چه سنخ است. پس به اجمال عرض می کنم چهل و چهار نسخه پندنامه منسوب به عطار نیشابوری است، نه نسخه بوستان، چهل و یک نسخه گلستان، شش نسخه دیوان حافظ، پنج نسخه بهارستان جامی، پنج نسخه از منظومه های نظامی، چند نسخه از منظومه های منسوب به عطار و بالاخره مطلع العاشقین حسین حسینی طبسی (تا زکی ندارد. پرچ هم آن را معرفی کرده است)، منظومه های مشکوة المحبین و منور القلوب و شرح الواصلین از جمال الدین محمود بن احمد اردستانی (یعنی پیر جمال)، انیس العارفین معین الدین علی بن نصر حسینی تبریزی متخلص به قاسمی.

دیوان حافظ کهن تر این مجموعه مورخ شعبان ۹۲۳ است. بهترین گلستانش نسخه ای است به شماره ۲۴۴۷ که در پایین آن کاتب نوشته است.

و این کتاب از نسخه نوشته شد که در تاریخ ششصد و هفتاد از خط حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رحمة الله علیه نوشته بوده اند. حرره العبد غیاث الدین مذهب غفرالله ذنوبه فی غرة رجب سنة ۹۰۴هـ.

اگر این کاتب و کاتب نسخه نوشته شده در سال ۶۷۰ امانت دار و پای بند به نقل مطالب بدان نحو بوده باشند که سعدی به خط خویش نوشته بوده است نسخه مذکور می تواند قابل استفاده در تصحیح گلستان قرار گیرد. امیدست یکی از کتابخانه های علمی ایران عکس این نسخه را برای بررسی و سنجش و احتمالاً استخراج نسخه بدل های آن بخواهد و در دسترس قرار دهد. نه این که بیاورند و لام از کام بر نیاورند. اگر هم کسی مراجعه کرد صد گونه مشکل پیش پای او بگذارند.^۱

کتابخانه غازی خسرویک

از غازی خسرویک بن فرهادبک که از جانب عثمانی حاکم بسنی بود (متولد ۱۴۸۰ - مرگ ۱۵۴۱) کتابخانه ای در شهر سراپو ماند که تاکنون ۲۶۲۷ نسخه آن در سه جلد فهرست و شناسانده شده است.

تعداد نسخ موجود در آنجا را در مقدمه جلد اول فهرست (۱۹۶۳) ۸۴۵۶ نسخه نوشته اند (زبانهای عربی و ترکی و فارسی). جز آن نوشته اند که چهار صد و قفنامه و حدود سه هزار و پانصد ورق سندی دیگر در آنجا هست.

تعداد نسخه های فارسی نسبت به زبانهای عربی و ترکی بسیار کم ترست. پیش ازین که به نام آوردن چند نسخه مهم آن پردازم عنوان کتاب فهرست را ضرورت دارد نقل کنم:

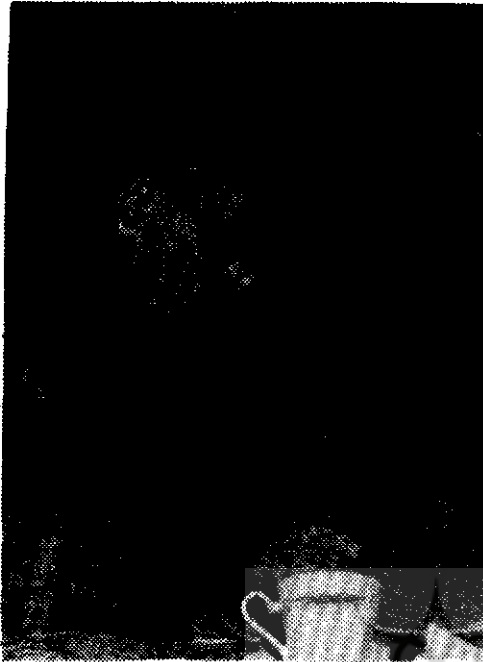
Katalog Arapskih, Turskih i Perzijskih Rukopisa

دو جلد اول و دوم (۱۹۶۳ و ۱۹۷۹) تألیف قاسم دوپراچا Kasim Dobrača و جلد سوم (۱۹۹۱) تألیف زینل فایج Zejnll Fajič است.

آنچه چشم مرا درین فهرست گرفت نسخه ای است از تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم تألیف طاهر اسفرائینی که بازمانده از سال ۵۷۹ هجری است و کاتبی به نام ابراهیم بن خضرین عثمان البلهيجی السفلی آن را کاتب کرده است. نسخه حاوی مجلد سوم تفسیرست در دوست و یازده ورق و در جلد اول صفحه ۲۲۹ به شماره ۳۸۱ معرفی شده است.

نسخه دیگری که به یاد مرد نازنین پرویز اذکایی نظرم بدان متوجه شد کتاب فردوس الاخبار بمأثور الخطاب در حدیث است تألیف ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا

۱- اگر این اشارت نابجا درینجا شد ازین باب است که بسیاری از پژوهندگان و دانشجویان چنین گله هایی دارند. کاش کتابداران امروز مقاله عباس اقبال آشتیانی را در گله از کتابداران پنجاه سال پیش که در مجله یادگار نوشته است می خواندند و توجه می فرمودند چه معایبی در گرفت و گیر و سخت گیریهای کتابدارانه هست. کتابدار برای رسانیدن اطلاعات است نه حبس و تحذید و مشکل تراشی و انحصارطلبی.



• پائیز ۱۳۷۱ - خانه دکتر بسکی - تنگه راه (عکس از اسیر کاشفی)

خسروالدیلمی الهمدانی در گذشته در سال ۵۰۹. اهمیت نسخه بدان است که در یادداشت خاتمه کاتب (عبدالسلام بن محمد بن الحسن بن علی الاندلسی الخوارزمی - که نسبت نخستین او از نقطه محروم است و در حروف چینی نمی توان آنطور نوشت) به سال ۵۴۶ از مدرسه عمادیه به مجله ظفرآباد همدان منسوب به نجم الدین تاج الائمه شرف الاسلام ابی منصور البغدادی [ی] رفته است.

و بالاخره نسخه ای از کشف زمخشری موره به سال ۶۶۰ که در مدرسه مستنصریه از روی نسخه خط مؤلف نقل شده است و کاتب آن از مردم قزاق (قزق) بوده است.

مجله انجمن ژاپونی مطالعات خاورمیانه

مجلد سالانه انجمن، جلدهای دهم (۱۹۹۵) و دوازدهم (۱۹۹۷) رسید و به مرسوم مجلدات پیشین در هر یک از آنها یک مقاله درباره ایران چاپ شده است. مقاله مندرج در جلد دهم فهرست و معنی مصطلحات مستعمل در دستور زبان فارسی است از شوزو یوکویاما. مقاله مندرج در جلد دوازدهم راجع به وضع نظام محلی و اداره امور فارس در دوره ایلخانان است و مؤلف آن ریوکو واتابه نام دارد.

درین دو شماره دو کتاب فارسی در قسمت نقد کتاب معرفی شده و سنجش پذیری یافته

است و آن کتابهای تازبانۀ سلوک (سنایی) در هشت صفحه و مفلس کیمیا فروش (انوری) در هشت صفحه هر دو از نوشته‌های محمدرضا شفیعی‌کدکنی و هر دو نقد به قلم آیاتو ساساکی است.

مقام کتابدار

چند سال پیش جز پیرسن یکی از برجسته‌ترین کتابداران «شرقی‌کار» اروپا به من گفت: این عبارت را در گوش داشته باش: No librarian, no libraries, آنجا که کتابدار نباشد کتابخانه نیست.

غلطهای تاریخ نصرآبادی

در «یادبهار» (یادنامه دکتر مهرداد بهار) که به طرز پسندیده و آراسته‌ای نشر شد و دست مریزاد باید گفت به دکتر حق‌شناس و خانمها دکتر مرزاپور و دکتر فخرایی، مقاله‌ای درباره فواید تاریخی و ادبی تذکره نصرآبادی نوشتم و چون به گمان خودم مندرجات تاریخی آن کم از محتویات یک متن تاریخی نیست نام مقاله را «تاریخ نصرآبادی» گذاشتم. اما چون نبوده‌ام و خود اوراق مطبوعه را نخوانده‌ام چند غلط آب نکشیده در آن پیدا شده است که درین جا ناچارم به اصلاح آنها پردازم و از دارندگان مجموعه تقاضا کنم آن موارد را درست کنند.

ص ۴۴۷ - که من، وحید دستگردی... ساختم، به «که حسن وحید دستگردی... ساخت»

ص ۴۵۱ س ۲: و سارو، به «به سارو» و در سطر بعد به اول زائدست

ص ۴۵۱ س ۸: به سیورغال، به «او به سیورغال»

ص ۴۵۱ س ۲۲: شهر طاق‌نما، به «نهر طاق‌نما»

ص ۴۵۱ س ۲۲ و ۲۴: لبنان، به لُبنان (در اصفهان) و یک مورد هم در ص ۴۵۳

ص ۴۵۲ س ۱: عامل، به «عاملای بلخی»

ص ۴۳ س ۸: خفافانی، به «خفافان»

ص ۴۵۵ س ۲۳: دل ما را، به «دل راه»

ص ۴۵۶ س ۱۲: Merveille (صورت درست)

ص ۴۵۸ س آخر: معولی، به «متولی»

Lirica Persica

ریکاردو زیپولی استاد زبان فارسی در دانشگاه ونیز (ایتالیا) بخش مطالعات Eurasiatic را با

انتشار سلسله کتابهایی به نام مذکور در فوق فَعَال کرده است و این دوره چندین جلدی یکی از سلسله انتشارات آن مؤسسه است.

«لیریکا پرسیکا» عبارت است از کتابهایی که به فرهنگ بسامدی هزار بیت از یک شاعر اختصاص دارد. زیپولی این ابتکار را با انتشار دفتر راهنمای کار در سال ۱۹۸۹، با استفاده از کمپیوتر که نخستین دفتر این سلسله است، آغاز کرد.

همکارانش V. Zanolla, G. Urbani, D. Meneghini Corrales ایتالیایی اند و ر. حبیبی، ن. صمدی و س. مانوکویان از دانشجویان ایرانیست.

تاکنون هزار بیت از هر یک از دیوانهای حافظ - بابا فغانی - طالب آملی - نظیری نیشابوری - فرخی سیستانی - سعدی شیرازی - عطار نیشابوری - بیدل دهلوی - سلمان ساوجی - سنایی غزنوی - کمال خجندی کلماتشان استخراج و در جدولهایی بسامدی بودن آنها نشان داده شده است.

به طور مثال به مجلد مربوط به کمال خجندی نگاه کنیم که براساس چاپ ایرج گلسرخی اجرا شده است. هزار بیت مربوط است به یکصد و چهل و سه غزل. ابتدا آنها را به خط لاتین نقل کرده‌اند. سپس کلمات وارد در آن ابیات به ترتیب الفبایی در جدولی آورده شده و کنار هر واژه شماره ردیف آمده است. پس معلوم می‌شود درین هزار بیت کمال ۱۹۱۲ واژه مختلف هست. درین جدول موارد استعمال کلمه در بیت (با دادن شماره غزل و شماره بیت) مشخص است و معلوم می‌شود هر کلمه‌ای چند بار درین هزار بیت به کار رفته است.

بعد از آن جدول بارهای استعمال لغت در بیت از بیشتر به کمتر درست شده و درین جدول معلوم می‌شود که واژه ۷۳۵ و با ۵۰۷ و دل ۱۷۹ و لب ۱۱۱ و یافتن ۸۶ و زلف ۸۱ و یک ۵۴ و باد ۲۲ و سرو ۲۰ و کیاب ۱۲ و مردم ۱۱ و همت ۳ و اسب ۱ و آسان ۱ و مداوا ۱ بار درین هزار بیت آمده است.

پس از آن جدولهای تفکیکی متعددی می‌آید که زاده اندیشه و ذوق زیپولی و پرورده دستگاه پر قدرت کمپیوترست. کجا ادیب و محقق می‌توانست اگر تمام عمر را درین راه می‌گذارد بدین نتایج برسد.

۵۵ سند فارسی از دوره قاجار

هاشم رجب‌زاده، چند سال پیش دسته‌ای اوراق قدیمی قاجاری از ده‌ای خرید و به تجسس در آنها پرداخت. آن اوراق نامه‌ها و حکمها و مرافعه‌نامه‌ها و عریضه‌هایی، بیشتر از قرن سیزدهم هجری است، از دوره ناصرالدین‌شاه و بعد. پس به نظم و ترتیب و استنساخ آنها پرداخت و با

۵۵ سند فارسی از دوره ی قاجار

«گنجینه اسناد فارسی»
شماره ۱

به کوشش:
هاشم رجب زاده
و
کوئچی خانه دا

همکاری مورخ ژاپونی کوئچی هاندا موفق به انتشار پنجاه و پنج تا از آن اسناد شده است. این مجموعه را شماره اول از «گنجینه اسناد فارسی» شمرده‌اند و در مجموعه Studia Clulturae Islamicae (شماره ۵۹) چاپ کرده‌اند. مؤسسه مطالعه زبانها و فرهنگهای آسیا و آفریقا وابسته به دانشگاه زبانهای خارجی توکیو ناشر آن است.

اسناد به ترتیب موضوع درین مجموعه آمده: فرامین - نامه‌های وزارت خارجه - سفارشنامه‌ها - امور نظامی و توپخانه - مالیات بندی و سربازگیری و فوج و سربازان - مالکیت و ارباب رعیتی - مصالحه در خون بها. *تال جامع علوم انسانی* قلمرو جغرافیایی اسناد بیشتر مربوط به قزوین و کاشان است.

عکس هر سند در یک صفحه آمده و روبروی آن صورت خوانده شده. ضرورت دارد تذکر داده شود که در اسناد ۳۲ و ۳۴ و نظایر آنها چون مطالب و محاسبات به اسلوب سیاق نگارش یافته در نقل مطالب می‌باید رعایت هر ستون جدا جدا می‌شد. یعنی ابتدا ستون دست راست تماماً به استنساخ در می‌آمد و سپس مطالب مربوط به ستون دست چپ. همت هاشم ستودنی رجب‌زاده و همکاری دانشمند ژاپونی را می‌باید ستایش کرد.

واژه‌های فارسی در متون تاریخی به عربی

استاددار - امیر آخور - امیر جاندار - البازدار - البروانه - امیر چهارکس - چاشنگیر - الجامگیه -
الجمدار (جامه‌دار) - خونجا - شاداشرابخانه - طبلخانه - کلفتاه - کلفه - کلفته - کلوته) - کنبوش
زرکش - لباد - لمهنداریه - المهاتدار.

(المنهل الصافی، جلد اول)

البابوج - البرک - الخازندار - خاصگی - خان / خانات - الدوادار - دهلیز / دهالیز - دو بیت (دو
بیت شعر) - رخت - الروزنامجات، زردخانه - زردکاش - السلاحدار - اریاب الجوامک - کبایش
زرکش.

(المنهل الصافی، جلد دوم)

امیرشیکار - بفلطاق - الجوگان - الجوکندار - الدهلیز - زرکش - سلاحدار - الشرابخانه -
شربوش - طبلخانه - غراب - اللازورد - کمخا.

(المنهل الصافی، جلد سوم)

البرکستوانات - چنگ - زمامدار - سنجق‌دار.

(المنهل الصافی، جلد چهارم)

استادار - استاداریه - اسطبل - امیرچندار - باداهنج - جامگیه - دستور ورق (ظاهراً نسخه
طیب) - دهلیز - دوادار - طبلخانه - طغراوات - امیر طومان.

(تذکره النبی، جلد اول)

ایلخانات - برج (برجه / ابراج) - بستان - بیمارستان - جاشنگیر - جوکندار - دست‌السلطان -
دست‌الصیغ - دست‌الملک - زرکش (مزرکشه) - توفیق‌الدست.

(تذکره النبی، جلد دوم)

زنبورک. (مفرح‌الکروب ابن‌واصل)

Iranistische Mitteilungen

این دو کلمه آلمانی نام مجله‌ای است که ه. کانوس کرده H. Kanus - Credé از سال ۱۹۶۷ به
نشر آن پرداخته و چهار شماره مربوط به سال ۱۹۹۵ آن هم منتشر شده است.
کانوس کرده آلمانی است. پس از تحصیلات دانشگاهی در آلمان به ایران آمد و در دانشگاه
تهران به ادامه تحصیل و تحقیق پرداخت. اگر اشتباه نکنم در روزگار ایران مداری دکتر محمد
مصدق بود و این آلمانی به نهضت مصدق علاقه‌مندی یافته بود. آثار آن بعدها مکشوف شد و
آن مقاله‌ای است که در رثای مصدق در نخستین دفتر همین مجله به سال ۱۹۶۷ به چاپ رسانید.

بخش اعظم هر شماره از این مجله به ترجمه شاهنامه اختصاص دارد و این ترجمه اثر قلم خود کانوس کرده است. نخستین بخش از ترجمه او توسط انتشارات هاراسوویتس چاپ شد ولی رواج نگرفت. دنباله ترجمه درین مجله به چاپ می‌رسد و اکنون به سرگذشت هرمز چهارم رسیده.

کانوس کرده اوراقی از مجله را به نشر اوراق بازمانده و نامه‌های ایران‌شناسان نامور گذشته اختصاص داده است. نامه‌های تحقیقی و فرهنگی F. C. Andreas ازین دست است.

به سرگذشت و یادکرد ایران‌شناسان علاقه‌مندست و دربارهٔ W.B. Henning، کریستیان رمپیس Ch. Rempis، ویلهلم کونینگ W. König، ه. س. نوبرگ H.S. Nyderg، W.O. Hentig، آرتور کریستن سن A. Christensen، اتوکر کلیما O. Klima نوشته‌هایی در دوره مجله به چاپ رسیده است.

از نوشته‌های ایران‌شناسان گذشته و کنونی مقالاتی دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران باستان در مجله دیده می‌شود. از جمله: کورت هنریخ هانسن K.H. Hansen، ا.ا. برتلس E.E. Bertels، فردیناند یوستی F. Justi، ه. ه. شتندر H.H. Schaeuder، ه. س. نوبرگ H.S. Nyberg، استیگ ویکندر S. Wikander، آرتور کریستن سن، ارنست هرتسفلد، رومن گیرشمن، اتوکر کلیما O. Klime، گئو ویدنگرن G. Widengren، آنماری شیمل A. Schimmel، والتر هنینگ W. Henning، پوری کوشکو Juri Kuschno، کی بار Kai Barr

از ایرانیان درگذشته داود منشی‌زاده را یاد کرده و در رئایش مقاله نوشته، شعرهایی از حبیب یغمائی، دکتر لطفعلی صورتگر، ایرج میرزا را به ترجمه درآورده و مقاله‌ای از دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی را به چاپ رسانیده. در بخش انتقاد کتاب کتابهای ستاره فرمانفرمائیان و ثریا اسفندیاری و نامه صورتگر را به معرفی درآورده است.

نظر رُشدی راشد دربارهٔ نسخه‌های خطی

در آذر ماه امسال، مجمعی از ارباب تخصص درخصوص نسخه‌های خطی اسلامی در زمینهٔ علوم (ریاضی - نجوم و پزشکی) توسط «الفرقان» به مدت دو روز در لندن برگزار شد. رشدی راشد، دانشمند شهیر ریاضیات شناس درین مجمع گفتاری خواند که بمانند هم نوشته‌های چاپیش عالمانه و پژوهش‌مندانه بود.

سخن خود را که در موضوع نحوهٔ استفاده از نسخه‌های خطی در تصحیح متون ریاضی بود با مقدمه‌ای آغاز کرد که از لحاظ شناخت انواع نسخه‌های خطی درخور توجه است.

آنچه او تقسیم‌بندی کرد به اصطلاح خود او چنین است:

- النص الغائب (متن نادیده)
- النص المستتر
- النص المبتور
- النص المختزل او المخلص
- النص الكامل، الوحيد المخطوط
- النص الكامل، القليل المخطوطات
- النص الكامل، الكثير المخطوطات
- مخطوط المؤلف (خط مؤلف)

گنجینه به جای موزه

چه کار درستی و چه ذوق سلیمی. معمولاً تصرفات لغوی که دستگاههای دولتی در اصطلاحات پیشینه یا ترجمه مصطلحات رایج فرهنگی می‌کنند چنگی به دل نمی‌زند. اما واژه گنجینه که چندی است بر جای «موزه» از سوی میراث فرهنگی کشور رواج گرفته است دلپسند و گویا و با ذوق رام و آشناست. در گنجینه واژه‌های زبان فارسی، خواه آنها که شناخته شده و خواه آنها که در متون گوشه گرفته و خواه آنها که در گویشهای اصیل فارسی پراکنده مانده است، بسیار کلمه‌های استوار، آسان، خوش‌آوا هست که باید به تدریج کارآمدی پیدا کنند.

مجموعه‌های آویشن

اشکان آویشن نیشابوری است اما به رسم گذشتگان او را «سوئدی» می‌توان خواند چه سالیانی شده است که در شهری از کشور سوئد زندگی می‌کند و خوشبختانه از یادکرد زبان مادری و فرهنگ ایرانی باز نمی‌ایستد و پژوهش‌های ایرانی را دنبال می‌کند. خوانندگان مقالاتش را در کلک، ایرانشناسی و... دیده‌اند.

تازگی سه مجموعه از نوشته‌هایش را که در سوئد و آلمان چاپ کرده است برایم فرستاده. این مجموعه‌ها دربرگیرنده مقالاتی است در زمینه مباحث مربوط به زبان و ادب فارسی با درونمایه‌های فرهنگی.

اشکان آویشن درست نمی‌داند که زبان‌شناسی را دانشی بدانیم که با زبان سرد و بی‌روح سرو کار داشته باشد. او ادبیات و زبان را از هم جدا نمی‌داند. خود می‌گوید نوشته‌هایش بازتاب برخی اندیشه‌ها و تجربه‌ها و نگرانیهایش در قلمرو زبان بوده است.

(۱) زبان و دگردیسی فرهنگی. آلمان غربی. ۱۳۶۹. (شازده مقاله)

- ۲) مفاهیم در بستر زبان. آلمان غربی. ۱۳۷۰. (شازده مقاله)
- ۳) عادت پذیرهای زبانی. سوئد. ۱۳۷۴. (چهارده مقاله)

فهرست نویسی تقی‌زاده

تقی‌زاده پس از این که در زمان مجلس دوم مجبور به ترک ایران شد مدتی دو سال در استانبول بود و سپس به اروپا آمد و چون نتوانست در آنجا بماند به دنبال یافتن کار به امریکا رفت. در آنجا مدت کوتاهی در کتابخانه مرگان به فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی پرداخت و ازین بابت مبلغی دریافت می‌کرد. اخیراً توسط دوست دانشمند آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی آگاه شدم که آقای حسین کمالی دسترسی به اوراق مربوط به فهرست‌نگاری تقی‌زاده در آن کتابخانه پیدا کرده‌اند و از راه لطف عکس آنها را برای من فرستادند. عکس آنها را برای دیدن دوستان‌ان تاریخ فهرست‌نویسی نسخ خطی فارسی به چاپ می‌رساند. یک ورقه رسید چهل و یک دلاری است که تقی‌زاده در دسامبر ۱۹۱۴ بابت فهرست کردن سه نسخه گرفته بوده است. عکس دیگر صفحه اول از فهرست چندین صفحه‌ای مفصلی است که برای نسخه شماره ۴۶۹ خمسة نظامی مصور نوشته شده است و از بابت آن بیست دلار به او داده بوده‌اند.

انجمن آثار ملی

در یادنامه استاد دکتر غلامحسین صدیقی که به کوشش آقای دکتر پرویز ورجاوند انتشار یافت (تهران، ۱۳۶۲) یادداشت ماندنی از مرحوم محمد محیط طباطبائی به نام «یادی از گذشته‌ها» چاپ شده است. مطلب این یادداشت سراسر مربوط است به مناسبات ارتباطی آن مرحوم با انجمن آثار ملی و دو تن از اعضای مؤسس آن.

با این که مرحوم محیط تا روزهای پایان زندگی از حافظه سرشار برخوردار بود ضرورت دارد درباره نوشته‌اش توضیحی گفته آید.

۱- مرحوم محیط نام انجمن مذکور را انجمن ایران باستان (سه‌بار) نوشته است. آقای دکتر ورجاوند هم در مقدمه متذکر این نکته شده‌اند.

۲- دکتر غلامحسین صدیقی در زمان انعقاد کنگره هزاره فردوسی (۱۳۱۳) در فرانسه تحصیل می‌کرد. بنابراین در جایی که یاد آن کنگره به میان آمده مناسبتی برای این عبارت نیست «اما در اثنای برخورد با آن هنوز با خاطره‌ای از حضور دکتر صدیقی آشنا نگردیده بودم.» (ص ۲۲۷)

۳- در مورد نخستین جایزه انجمن آثار ملی که در سال ۱۳۵۷ به محیط طباطبائی داده شد ایشان نوشته است: «کسی داوطلب دریافت آن نشد و اعضای انجمن هم در میان آشنایان خود

زبان و دگرذیسی فرهنگی

الف . آویشن



تصویرهای

درروشنانی

الف . آویشن



کسی را برای دریافت آن سراغ نداشتند و می‌خواستند آن را به سود انجمن ضبط کنند. این عبارات نیاز به توضیحی دارد که برای آیندگان روشن باشد.

زمانی که دکتر هوشنگ نهاوندی به ریاست هیأت مدیره انجمن انتخاب شد هیأت مؤسس انجمن را متقاعد ساخت که بجز تخلید نام دانشمندان گذشته و ایجاد یا مرمت مزار و چاپ و نشر آثار آنان می‌باید در مورد معاصران نیز به نگاه عنایت و توجه نگریست. از جمله موضوع «جایزه انجمن آثار ملی» به میان آمد و قرار شد آیین‌نامه‌ای بدین منظور نوشته شود. چون متن مقدماتی آن آیین‌نامه را من نوشتم و از کم و کیف آن قضیه مطلع آوردن چند کلمه‌ای در تفصیل مطلب مناسب است. متن آیین‌نامه را بعداً در مجله راهنمای کتاب سال بیست و یکم (۱۳۵۷) صفحات ۳۵۶ - ۳۵۷ چاپ کرده‌ام.

این آیین‌نامه تا آنجا که به یاد دارم ابتدا در جلسه‌ای که دکتر نهاوندی، دکتر عیسی صدیق، دکتر غلامحسین صدیقی، محمدتقی مصطفوی حضور داشتند طرح و رسیدگی شد و به تصویب رسید و چون هیأت مؤسس آن را تأیید کرد به اجرا در آمد. طبق ماده اول آیین‌نامه هیأت هفت نفری مرکب از کسانی که در زمینه‌های تحقیقی و شناخت آثار ملی تخصص و اعتبار علمی و فرهنگی داشتند از جانب هیأت مؤسس انجمن تعیین شد و این هیأت بود که تشخیص داد جایزه به محیط طباطبائی داده شود. نام اعضای هیأت حتماً در پرونده انجمن آثار ملی

امریکا برود و به تحصیل دانشگاهی بپردازد. این سفر تقریباً مقارن بوده است با همان ایامی که نخستین گروه رسمی اعزام محصل از ایران به اروپا فرستاده می شد. جهانشاهخان ازدانشگاه سیراکیوز دکترای پزشکی گرفت و حدود سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و به کار پزشکی پرداخت و در آن زمینه مدارج علمی و دولتی را به تدریج گذرانید و عاقبت به مرتبت ریاست دانشگاه تهران نائل شد.

جهانشاهخان مدتی در حمایت برادر بزرگ خود عباسقلی خان بود و در مراجعت از امریکا از توجه و عنایت اللهیارخان که دوست و همکار نزدیک علی اکبر داور بود بهره‌وری یافت. جهانشاهخان، چون همسرش امریکایی بود مقید بود در خانه‌ای شسته رفته زندگی کند. پس یکی از خانه‌های مستغلاتی پدرم را که تازه از زبردست بنا بیرون آمده بود اجاره کرد. خانه چسبیده به خانه‌ای بود که ما در آن زندگی می کردیم و ضمناً نزدیک می بود به خانه‌های برادرانش اللهیارخان و علی پاشاخان و سلیمان خان شریف‌الملک و عباسعلی خان که هر یک در همان حوالی خانه داشتند.

دکتر صالح اهل تبختر و تکبر نبود. شوخ و با همه جوش بود. مواقعی که او را می دیدم و سلام می کردم شوخی می کرد. اتوموبیلی داشت که با خود از امریکا آورده بود و گاهی مرا که هشت نه ساله بودم با مشهدی حسن نوکرمان سوار می کرد و دوری می زد. اسب سوار هم بود. بسیار ورزش دوست بود. مرد بزم نبود. درین خانه دو سه سال پیش نماند، زیرا میانشان با پدرم اختلافی در مورد خانه پیدا شد. هم او از آنجا رفت و هم ما به شمیران منتقل شدیم. گاهی او را در باغچه ابوالفتح خان (برادر بزرگ دیگرش) که در امامزاده قاسم بود می دیدم. پدرم ماهی دو سه بار به ابوالفتح خان سر می زد. که مرد نیکی بود و خوش محضر و شکارچی و ورزش پرست.

دکتر جهانشاه از همان آغاز مراجعت به ایران به کار پزشکی پرداخت. محکمه ترتیب داد و در بیمارستانها جراحی می کرد. در اندک مدتی در رشته زایمان و بیماریهای زنان ناموری یافت. به موقع تأسیس دانشگاه تهران به تدریس دعوت شد و تا مقام استادی پیش رفت و چندین سال ریاست دانشکده پزشکی را عهده دار بود. همواره می کوشید به ریاست دانشگاه برسد و عاقبت بدین سمت هم رسید (سال ۱۳۴۲) و هفت سال درین مقام باقی بود. سیاست باز و سیاست دوست و مقام خواه بود.

او در رشته تخصصی خود کتابی تألیف کرد که سالها کتاب منحصر مورد تدریس بود و چندین بار تجدید چاپ شد و هر بار می کوشید آن را به دریافته‌های تازه پزشکی مکمل کند. کتابی هم در همین رشته از زبان انگلیسی ترجمه کرد که مفصل تر از تألیف خودش بود و رواج بیشتری گرفت و چندین بار به چاپ رسید.

دکتر صالح مبتکر و مؤسس بیمارستان دولتی زنان بود. به همین مناسبت زمانی که بنا شده بود از خدمات پزشکی او قدردانی کنند آن بیمارستان را به نام او کردند. چون صحبت از قدردانی پزشک شد به یاد شوخی معروف او افتادم که در جلسه قدردانی از چشم‌پزشک مشهور دکتر نصرت‌الله باستان گفته است. شاگردان دکتر باستان پس از بازنشستگی استاد خود مجلسی در باشگاه دانشگاه ترتیب دادند و از دکتر صالح - رئیس دانشگاه - خواستند عکس دکتر باستان را که در قابی به شکل چشم گذاشته بودند به دکتر باستان بدهد. صالح برخاست و پس از سخنانی در تجلیل دکتر باستان گفت (باید دانست که دختر دکتر باستان همسر سپهبد یارمحمد صالح برادر دکتر صالح بود) قاب را از پوشش کاغذین به در آورد و به دکتر باستان داد و چون متوجه تناسب و ذوقی شد که دانشجویان در تهیه قاب به کار برده بودند به شوخی گفت امیدوارم دانشجویان من هیچگاه به فکر تجلیل من نباشند. لاقبل نخواهند که عکس مرا داخل قاب بگذارند.

استادان نخستین دانشکده پزشکی غالباً از سرشناسان و متخصصان و دلسوزان و پایه‌گذاران رشته خود بودند و بعضی از آنها مکتبی را در زمینه کار خود پایه گذار شد. نامهای امیراعلم، لقمان‌الملک، یوسف میر (ایروانی)، محمد قریب، یحیی عدل، شمس، حسن علوی، مهدی آذر، حسین ادیب، سیاح، فرهاد، صالح و دهها تن دیگر درین زمره ماندگار خواهد بود.

دکتر صالح در سال ۱۳۴۲ به ریاست دانشگاه تهران انتخاب و منصوب شد. پیش از او دکتر احمد فرهاد و دکتر منوچهر اقبال رئیس شده بودند. این هر سه کسانی بودند که براساس قانون جدید به طور دو مرحله‌ای برگزیده شده بودند. بدین معنی که شورای دانشگاه سه نفر را از میان استادان برمی‌گزید و شاه از میان آن سه نفر یکی را که می‌پسندید به ریاست منصوب می‌کرد. اما پیش از آنها ریاست دانشگاه انتخابی خود استادان بود. یعنی شورای دانشگاه به هر کس رأی می‌داد آن شخص مستقیماً منصوب می‌شد. دکتر علی‌اکبر سیاسی دوازده سال به این اسلوب رئیس دانشگاه بود.

دکتر صالح پس از دکتر احمد فرهاد آمد. آمد و اصول روش تعلیمات دانشگاهی را از آنچه بود (اصطلاحاً فرانسوی) زیر و رو کرد و به اسلوب گروهی و واحدی (اصطلاحاً آمریکایی) درآورد. چه این اسلوب در غالب کشورهای جهان رواج پیدا می‌کرد و هماهنگی آموزشی چنان ایجاب کرده بود که تحول انجام شود. دکتر صالح که مطابق با همین رویه تحصیل کرده بود مسؤول این دگرگونی شد. دوره تحصیلات لیسانس را از سه سال به چهار سال رسانید. مدت تحصیلی فوق‌لیسانس دو سال شد. در هر دانشکده رشته‌های علمی به گروهها تقسیم‌بندی شد و چهار مرتبه استادی، دانشیاری، استادیاری و مربی در هیأت علمی هر گروه، اعضای هیأت علمی آن گروه را تشکیل دادند. کرسی از میان رفت و مرتبت و منزلت عضو هیأت علمی به میزان

تالیفات و فعالیتهای آموزشی و پژوهشی او وابسته شد. بی‌گمان اقدامات دکتر صالح در تاریخ آموزش دانشگاهی ایران دوره تازه‌ای را به وجود آورد. حدود سی سال نخستین از عمر دانشگاه چنان گذشت که حکمت (علی‌اصغر) و دکتر سیاسی آن را گردانیده بودند و سی و چند سال است که اصول آموزشی همه دانشگاههای ایران بر مینا و تربیتی می‌گذرد که دکتر جهان‌شاه صالح ایجاد کننده آن بود.

دکتر جهان‌شاه صالح در دوره ریاست می‌کشید با دانشجویان بجوشد. بیش از گذشته به امور تفریحی و رفاهی و بهداشتی دانشجویان توجه کرد. اردوگاهها را گسترش داد. باشگاه برای آنها ساخت. فروشگاه کتاب در باغ دانشگاه به وجود آورد. مرکز بهداشتی بزرگی ایجاد کرد و بالاخره مراسم جشن فارغ‌التحصیلی را در نخستین سال تصدی خود برگزار ساخت.

دکتر صالح بمانند بسیاری از استادان دانشگاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ خلیجان ورود به میدان سیاست پیدا کرد و چند بار وزیر بهداری و مدت کوتاهی وزیر فرهنگ و چندی سناتور انتصابی بود. در دوره وزارت فرهنگ او بود که دکتر خانعلی کشته شد و دولت وقت افتاد.

این که چرا از دکتر جهان‌شاه صالح در یادداشتهای مربوط به ایران‌شناسی یاد می‌کنم به چند مناسبت است. تا جایی که من می‌دانم همه توجهی است که نسبت به گسترش انتشارات دانشگاه داشت و می‌خواست در هر سال بر تعداد کتابها افزوده شود و شماره عناوین انتشارات را در سال پیش از کنار رفتنش به یکصد و بیست رسانید. در مورد ساختمان کتابخانه مرکزی دانشگاه مراقبت دائمی داشت و می‌کشید هر چه زودتر ساختمان به پایان برسد و آن را به افتتاح بکشاند. ماهی یکبار دست‌کم به ساختمان سرکشی می‌کرد و گاهی هم ناهمواریهایی را که می‌دید به مهندسان تذکر می‌داد. از جمله موقعی که سر در ورودی شمالی کتابخانه ساخته شده بود ملتفت شد کوتاه و دخمه‌وارست. پس دستور داد آن را خراب کردند و مسؤولان ساختمان را مجبور کرد طرحی نو در افکنند تا ورودی کتابخانه دل‌باز و به خود کشنده باشد.

دیگر این که به توسعه بخش نسخه‌های خطی کتابخانه علاقه‌مندی داشت و هرگونه پیشنهادی را درین راه می‌پذیرفت. در زمان او بود که مجموعه کتابخانه سعید نفیسی خریداری شد و مجموعه حسنعلی معاون‌الدوله غفاری به آن کتابخانه تعلق گرفت و تقبل کرد اسناد و مدارک بازمانده از فرخ‌خان امین‌الدوله در سلسله انتشارات دانشگاه به چاپ برسد.

به رشته ایران‌شناسی علاقه‌مندی داشت. در جلسه‌ای که به مناسبت درگذشت ولادیمیر مینورسکی در دانشکده ادبیات تشکیل شد حضور یافت و نسبت به ضرورت پیشرفت تحقیقات ایرانی سخنانی گفت و نسبت به مرحوم مینوی که در رئای مینورسکی خطابه خواند خصوصیت و احترام نشان داد.

چاپ کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تصحیح مرحوم احمد بهمنیار (به کوشش دکتر حسین محبوبی اردکانی) و تجدید طبع لغتنامه مفردات ادویه تألیف شلیمر هلندی (به زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و فارسی) و چندین کتاب دیگر ازین دست همه به حسن قبول و تأکید او چاپ شد و بر غالب آنها مقدمه تشویق آمیز نوشت. خود مجلدی از چاپ عکسی زیبای نسخه الابنیه عن حقایق الادویه چاپ اطریش را که در اختیار داشت و بر آن یادگار نوشت به من التفات کرد.

نخستین گروه کتابداری در دانشگاه کتابداری در عهد او تأسیس شد و آن به مناسبت این بود که کتابخانه مرکزی می بایست گسترش بیابد و پس از پایان ساختمان تشکیلات نوین و وسیع پیدا کند: پس به وجود کتابداران تحصیل کرده نیازمندی بود و چون پیشنهادی برای تربیت کتابدار به ایشان دادم دستور فرمود دکتر محمد مقدم (معاون وقت)، دکتر ذبیح الله صفا (رئیس دانشکده ادبیات)، دکتر سیدحسین نصر، دکتر علی محمد کاردان و دکتر منوچهر افضل (رئیس دانشکده علوم تربیتی) بنشینیم و ببندیشیم که چه باید کرد. آیا دانشجو و کارمند برای آموزش به کشورهای دیگر فرستاده شوند تا کلاسهای در دانشگاه به وجود آید. عاقبت قرار بر آن شد که پیشنهاد ایجاد گروه کتابداری وابسته به دانشکده علوم تربیتی - که خود به تازگی تأسیس شده بود - به شورای دانشگاه داده شود. پس این گروه به وجود آمد.

زمانی دو تن از معلمان این گروه انگلیسی زبان و امریکائی بودند و بدین مناسبت صورت مجلس مذاکرات گروه به زبان انگلیسی می نوشتند و پخش می کردند. طبعاً بر من گران و ناگوار آمد و شایسته نبود در دانشگاهی که همواره مشوق پیشرفت زبان فارسی بوده است نامه های رسمیش به زبانی غیرفارسی باشد. مطلب را ضمن گزارش رسمی به دکتر صالح نوشتم. ایشان بی وقفه رئیس دانشکده را متوجه عیب کار و وادار به نوشتن گزارشها به زبان فارسی کرد. مخصوصاً متذکر این نکته شده بود که یکی از وظایف دانشگاه تهران صیانت از زبان فارسی است. آن کسانی که از آن عهد در گروه مانده باشند می توانند گواه صدق مطلب باشند.

نشریه «کتابداری» که نشریه علمی کتابخانه مرکزی است هم در زمان ریاست ایشان ایجاد شد و خود بر نخستین مجلد آن یادداشتی مقدمه مانند دارد. سالنامه های دانشگاه تهران در دوره او به چاپ رسید و تا در مقام ریاست بود، سال به سال روز اول مهر منتشر می شد. کتابی هم درباره تاریخ دانشگاه به اهتمام مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی تألیف و نگارش یافت که از اسناد همیشگی برای تاریخ دانشگاه خواهد بود، صالح برین کتاب هم مقدمه ای دارد.

آخرین کاری که در خدمت به ایران شناسی انجام داد بخشیدن بخش ادبی کتابخانه خوب خود به دانشکده ادبیات دانشگاه کاشان بود. کاشان زادگاه اوست و قضیه چنین اتفاق افتاد که

چون همسرش درگذشت دل از باغ بزرگ نشیمن خود در کامرانیه (که محل ساختمان اصلی کامرانیه بود) بر کند. مرا خواست وگفت می‌خواهم باغ را بفروشم و این کتابها را باید ببری و به کتابخانه مرکزی دانشگاه بدهی. به ایشان عرض کردم کتابهای شما (چهار هزار جلد متجاوز بود) دو نیمه است. نیمی ادبی و تاریخی و فرهنگی است و نیمی پزشکی و آنقدر که من می‌دانم جملگی آنها را می‌توان در یکی از کتابخانه‌های مرکزی، ادبیات، حقوق و دانشکده پزشکی یافت و از مکرر شدن گنجینه این کتابخانه‌ها ثمری به دست نمی‌آید. کتابهای پزشکی شما غالباً کهنگی گرفته است و کتابهای جدید آن رشته را هم بیمارستانها و گروههای تخصصی طبعاً در اختیار دارند. در حالی که کتابخانه دانشگاه زادگاهتان - کاشان - که از تأسیس آن زمانی دراز نمی‌گذرد به هرگونه کتابی احتیاج دارد. پس مناسبت دارد که کتابخانه را به دانشگاه آنجا بسپارید. پذیرفت و گفت من کسی را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چه باید کرد. گفتم با دوستم عباس بهنیا که در دانشکده ادبیات آنجا تدریس می‌کند مذاکره می‌کنم تا ترتیب کار را بدهد. ایشان با مقامات وقت دانشگاه صحبت کرد و پس از چند روز آمدند و کتابها را مهر کردند (به مضمون اهدایی دکتر جهان‌شاه صالح به دانشگاه زادگاه خود کاشان) و بردند.

در زندگی اداری صالح به سال ۱۳۲۵ جنجالی هم به راه افتاد و آن به مناسبت نشر مقاله‌های انتقادآمیزی بود که دانشجویان رشته مامایی در یکی از جراید نوشته بودند. صالح تصور کرده بود خانم سیمین بهبهانی (شاعر نامور کنونی) که دانشجوی آن رشته بود و گاهی شعر ازو نشر می‌شد نویسنده یا محرک آن نگارشهاست. روزی میانشان گفتگو در می‌گیرد و صالح به غرور و عصبانیت سیلی بر چهره دانشجوی خود می‌زند. سیمین هم با او در می‌آویزد و منجر به اخراج سیمین از دانشکده می‌شود و بدین مناسبت بود که روزنامه‌ها بر صالح پدیدند و شاید میتینگی هم درین قضیه به راه افتاد.

این پراکنده‌ها شمه‌ای است از آنچه من درباره فعالیت‌های صالح می‌دانستم. دیگران هم دانستیهای دیگر دارند که می‌باید بنویسند.

سه کتاب تازه

Bruijn, J.T.P.de

Persian sufi poetry: an introduction to the mystical use of classical Persian poems. Richmond

1997. 142 p.

Cronin, Stephanie

The army and the creation of the Pahlavi state in Iran 1910-1926. London 1997. 296 p.

نامه‌های دکتر مصدق به صولت‌الدوله

پیش ازین دو نامه مهم دکتر مصدق به صولت‌الدوله را که مرتبط با جریان کودتای ۱۲۹۹ و ریاست وزرایی سیدضیاء بود در مجله آینده (سال پنجم) و کتاب «تقریرات مصدق در زندان» چاپ کردم. آن دو نامه را آقای داریوش قشقایی به من داده بود. به تازگی دو نامه و یک تلگراف دیگر از مصدق به صولت‌الدوله نزد داریوش یافتیم که چاپ آنها برای بهره‌مندی علاقه‌مندان مفیدست.

-۱-

(به مرکب بنفش و شاید در همان اوقات نامه بعدی نوشته شده)

فدایت شوم امیدوارم وجود محترم را کسالتی نباشد. شرحی از آن شخص محترم رسیده که در جوف تقدیم می‌شود که هر طور لازم است جواب آن نوشته شود. مراسله را خواهشمندم بعد از ملاحظه اعاده فرمائید.

۱۰۱

دکتر محمد مصدق

-۲-

۲۱ شوال ۱۳۴۱

فدایت شوم امیدوارم انشاءالله تعالی وجود محترم را کسالت و ملالی نباشد. هر چند که مستقیماً چندی است از اخبار حضرت تعالی بی‌اطلاعم ولی به‌طور غیرمستقیم همچو نیست که در این باب لاقید بوده و کسب اطلاع نکرده باشم و همین قدر که از سلامت وجود عالی مطلع شده و این که امور از این جهت مطابق دلخواه و انتظار دوستان است کمال خوشوقتی و امتنان را داشته و خواهانم که ان‌شاءالله همیشه به همین‌طور بگذرد.

حالت مخلص هم بحمدالله بد نیست و عمری بدون نتیجه در این مملکت می‌گذرد. واقعاً در این وقت که هموطنان عزیزم به واسطه مرخصی عازم فارس هستند لازم می‌دانم که این مختصر را عرض و خاطر جنابعالی را از حسن رفتار و حسن سلوک آنها در مدت اقامت در طهران مستحضر نمایم.

از روی حقیقت هیچیک از دستجاتی که از خارج به مرکز آمدند مثل این اشخاص رفتار نکردند و سلوک آنها طوری خاطر را جلب نموده که هیچ انتظار نداشتند از اشخاصی که تاکنون به

مرکز نیامده این حسن رفتار جاری گردد. در این صورت استحقاق هر قسم توجهی از طرف حضرتعالی دارند و امیدوارم که آنها را مورد الطاف خود قرار داده و طوری تقدیر فرمائید که باعث تشویق سایرین گردد.

همواره بشارت سلامت حضرتعالی را انتظار دارم.

مصدق

-۳-

تلگراف از طهران به شیراز

نمره قبض ۳۵۶۴۵ - نمره تلگراف ۴۲۶

تاریخ اصل ۳۰ - تاریخ وصول ۳۰ میزان

خدمت با سعادت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای سردار عشایر دام اقباله العالی درخصوص قالی من با پست شرحی عرض شده برای گذشتن موقع خواهشمندم همان قسمی که کار اصلاح گذشته توجهی فرمائید که خاتمه داده شود که باعث تشکر خواهد شد.

مصدق السلطنه

عکسی از مصدق

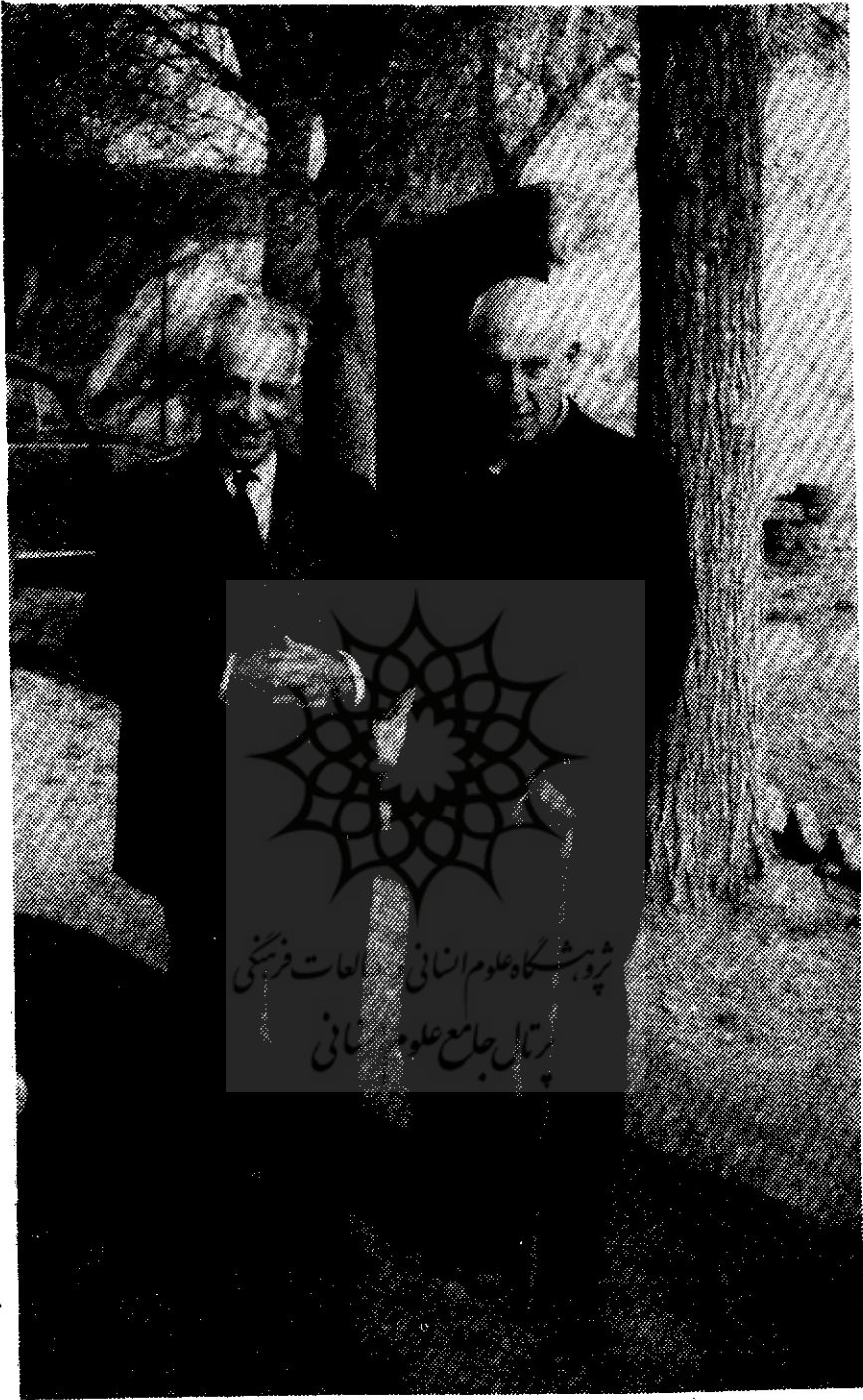
درین عکس دکتر محمد مصدق و دکتر یوسف میر (ایروانی) دیده می‌شوند. این عکس دو سه سال پیش از درگذشت مصدق (در گذشته در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵) برداشته شده است: گیرنده عکس مهندس احمد مصدق بوده است.

دکتر میر (درگذشته ۱۳۴۶) پزشک و جراح مشهور، از دوستان نزدیک مصدق بود. دکتر میر زمانی که مصدق در سویس درس می‌خوانده (شهر نوشاتل) در لوزان زندگی می‌کرد و تحصیل طب می‌کرد. دکتر میر از مردم ایروان بود ولی چون سرزمین پدریش به دست انقلاب کمونیستی افتاد و پس از ختام تحصیل ایران را برای اقامت انتخاب کرد و در طهران به طبابت پرداخت و چندی بعد رشته وصلت و ارتباط خانوادگی استواری میان آنها برقرار شد. همسر دکتر میر دختر موثق السلطنه برادر ناتنی مصدق بود.

برای آگاهی بیشتر نسبت به احوال شادروان دکتر میر به نامواره دکتر محمود افشار جلد چهارم (تهران ۱۳۶۷) مراجعه شود.

دکتر میر با گرفتن اجازه از مراجع دولتی وقت یکبار موفق به رفتن احمدآباد می‌شود و این عکس یادگار آن روزست که با همسرش به دیدن مصدق رفته بود.

حالا که این عکس مصدق را با لباسی مخصوص به خود او می‌بینید بی‌لطف نیست گفته



دکتر محمد مصدق و دکتر یوسف میر (ایروانی) سه سال قبل از درگذشت دکتر مصدق حدود

سال ۱۳۴۲ (عکس از مهندس احمد مصدق)

شود غلامحسین خان مصدق از سفری که به امریکای جنوبی رفته بود یک قواره پارچه دست‌باف از پشم چارپای معروف «لاما» سوغات سفر برای پدر می‌آورد. مصدق آن پارچه گران‌قیمت را به خیاط محلی احمدآباد می‌دهد و این جامه برایش دوخته می‌شود. فرزندان دکتر میر (هما، دکتر علی‌محمد و دکتر محمدعلی) اجازه دادند این عکس را هر جا دلم می‌خواهد به چاپ برسانم. لذا مناسب دیدم در دو نشریه جدی (نگاه نو - بخارا) به چاپ برسد که بیشتر دیده شود.

کارهای حسن عباس

دوست گرامی ما آقای سیدحسن عباس که از دانشگاه تهران درجه دکتری در ادبیات دریافت کرد چهار سالی است که در رامپور (هندوستان) سکنی گزیده است. در نامه‌ای که به من نوشته است می‌نویسد: کتابهای زیر از بنده منتشر شده است در ظرف یک سال ونیم:

- ۱- تذکره‌الکاتبین با نمونه خطاطی خوشنویسان هند و ایران (فارسی)
- ۲- آثار حافظ شیرازی در کتابخانه رضا رامپور (فارسی)
- ۳- دو رساله در نقد ادبی درباره آرزو
- ۴- تاریخ کتابخانه رضا (به اردو)
- ۵- رضا لائبریزی کی وراثت (به اردو)
- ۶- تذکره شعرای رامپور (به فارسی همراه ترجمه اردو)
- ۷- مثنوی ناله شبگیر (به فارسی)
- ۸- ادبگاہ رامپور (تذکره منظوم به اردو)

نامه دکتر احمد هومن درباره حزب عدالت

دکتر احمد هومن چندی پیش درگذشت. نام نخستین او «بسیجی» بود و در عنوان رساله

Ahmed Bassidji

دکتریش همان نام آمده است

La situation juridique de la femme en Iran avec une annexe comportant la traduction du code civil iranien concernant le mariage. Paris 1936.

در میان اوراق خود نامه‌ای ازو یافتم که درباره اختلافات درون حزب عدالت به من نوشت ولی تاکنون چاپ نشده است. چون ممکن است مندرجات آن برای علاقه‌مندان به تاریخ معاصر مفید باشد درین صفحات به چاپ رسانیده می‌شود.

در شماره ۱۲/۹ سال ۱۷ مجله آینده ضمن شرح مربوط به درگذشت و سرگذشت ابراهیم

خواجه نوری آمده بود «همه اعتقاد داشتند حزب عدالت عینش علی و دالش دشتی - باقی همه آلت است مثنی». چون این مطلب نادرست است و با آنچه در حزب عدالت گذشته است وفق نمی دهد توضیحات زیرین را معروض می دارد تا گفتنیها گفته شود.

دوستی و اصرار روانشاد ابراهیم خواجه نوری باعث شد که من به حزب عدالت بپیوندم. سیاست این حزب میانه روی بود و بین حزب اراده ملی دست راستی که مرحوم سیدضیاءالدین طباطبائی آن را اداره می کرد و حزب توده دست چپی که سیاستش بر متفکران مشهود بود، میانه روی عملی تر و صحیح تر به نظر می رسید. مرا به هیئت مدیره که در آن وقت از ابراهیم خواجه نوری، احیاءالدوله شیخ، فهیم الدوله هدایت، عبدالرحمن فرامرزی، هادی مصدقی، سیدعلی اکبر غروی، حسام دولت آبادی، مهندس حسین شقاقی و دو نفر از بازرگانان آذربایجانی و جمال امامی مدیرعامل بود خواجه نوری معرفی کرد و چون مذاکرات لازم قبلاً انجام گرفته بود سردبیری روزنامه «ندای عدالت» و مسئولیت اداری و انتشار او را به من پیشنهاد کردند. آقای دشتی طبق معمول حاضر نبود. در دو سالی که من عهده دار این کار بودم دوبار بیشتر ایشان در هیئت مدیره شرکت نداشتند. مرکز حزب در ساختمان دو طبقه خیابان باغ سپهسالار بود که گنجایش پذیرائی برای کنفرانس و کتابخانه و کارهای گوناگون دیگر را داشت.

معمولاً کرایه مکان را بازرگانان و داوطلبانی نظیر شهاب خسروانی پرداخت می کردند. جمال امامی که با ساعد نخست وزیر نزدیک و خصوصیت داشت امور مالی را به عهده داشت. آقای دشتی مشغول کارهای جور واجور خود بود. روزهای جمعه در خانه اش واقع در تیغستان از دوستان، نویسندگان، شعرا و جوانان جویای نام پذیرائی می کرد. چائی معطر و گز و سوهان خستگی را از حاضرین دور می ساخت و توان صحبت کردن و گوش دادن را ایجاد می کرد. آقای دشتی که شهرت کتب و مقالاتش به سزایانزد خواص بود متأسفانه برخورد با اشخاص را سرسری می گرفت. به اصطلاح عوام تودل برو نبود. همیشه نگاه عاقل بر سفیه داشت و با خنده های بلند مستهزانه طرف مقابل را می رنجاند. عده ای که ماهها در کتابخانه های ملی و ملک و کتب خطی قدیمی وقت تلف کرده مدارک و مستندات برای شرح حال حافظ، سعدی، وحشی و غیره برایش تهیه کرده، انتظار برخورد دوستانه و قدردانی داشتند متأسفانه مورد ایراد قرار می گرفتند. بعضی اوقات به دنبال کار ایشان نمی رفتند. البته افرادی نظیر حبیب یغمائی، محمد سعیدی، نصرالله فلسفی و خواجه نوری استثنا بودند.

جوانان اعم از دبیران و دانشجویان که شوق و آفری به ملاقات و شنیدن خطابه ایشان در حزب بودند از این که او را ملاقات نمی کردند کسل شده و انتقاد می کردند. قضات دادگستری و بعضی بازرگان و وکلا که به وسیله آقای مصدقی دعوت شده بودند علت غیبت را مرتباً سؤال

کرده ناراحت می‌شدند. آقای دشتی خصلهٔ مرد مغرور از خودراضی بود، مانند کسی که مجهولات را حل کرده، تمایلی نداشت که با افراد عادی وارد مذاکره شود و از این پیش‌آمدها احتراز داشت. آنها هم به مقابله پرداخته صریحاً انتقاد می‌کردند و انتشار کتاب «فتنه» بهانهٔ خوبی به دست حسودان و ناراضیان داد که کار به درج مقاله در روزنامه‌های توده‌ای کشید.

بر حسب تصادف اتفاق بدی هم در خیابان باغ سپهسالار افتاد. توده‌ایها که با رعایت نظم از جلوی حزب می‌گذشتند، با عدالتیها برخورد پیدا کردند. پس از ناسزاگویی با آجرهائی که در دسترس بود به مرکز حزب نزدیک شده، شیشه‌های اطاق را شکسته و سر یک نفر از افراد حزبی را با آجر چنان شکستند که پس از ورود به بیمارستان فوت کرد. این اتفاق در شهر و بازار، دربار و مجلس انعکاس پیدا کرد. دولت روزنامهٔ «ندای عدالت» را توقیف کرد و آقای فرامرزی روزنامهٔ «بهرام» را به جای آن انتشار داد. مبارزهٔ قلمی بین دو حزب بالاگرفت. بهرام به علت عدم رعایت مقررات اداری توقیف شد تا رفع نقائص مقررات بشود. نگارنده صاحب انتشار روزنامهٔ «هماورده» بودم و بلافاصله آن را انتشار دادم و مقالهٔ تندى تحت عنوان «همسایهٔ ناسازگار» نوشتم که از نظر بعضی از اعضای هیئت مدیره بهانه به دست سفارت روس می‌داد. ظاهراً آن سفارت دوبار به دشتی تلفن کرده بوده است و در غیاب من به خانها م تلفن شده بود. جمال امامی هیئت مدیره را به مجله دعوت کرد که در این باب فکری بشود تا جلوی حرف توده‌ایها گرفته شود. مرحوم دشتی از همه دیرتر آمد. پس از طرح مشکل از طرف مدیرعامل، اظهار داشت ما که قدرتی نداریم باید مدارا می‌کردیم و این قبیل مقاله کمکی به ما نخواهد کرد. باید درین خصوص مشورت می‌شد. من گفتم جنابعالی که این قبیل ایرادها را می‌گیرید، وقتی حق انتقاد داشتید که مرتب در جلسات شرکت کرده تا در مسائل حزبی و مشی سیاسی با دادن پیشنهاد عملی کمک نمائید، نه این که مثل حضرت خضر نامرئی بوده، در قبال کار انجام یافته نصیحت بفرمائید. بر فرض که ما ضعیف باشیم باز باید از مردم کمک گرفته از خود دفاع کنیم. تا مردم حق نداشته باشند بگویند این آقایان حاضر آلت فعل اند و من که می‌توانم در دفترم به مردم کمک کنم، در اینجا معصیت بدون لذت داشته به عوض تشویق مورد ملامت قرار گیرم.

دشتی خندهٔ بلند طعن‌آمیز خود را سر داد و اظهار کرد من همینم که هستم. نمی‌توانم خود را تغییر دهم. حزب مدیرعامل دارد. شما نباید کاری که فتنه‌انگیز باشد انجام دهید.

در پاسخ ایشان گفتم من هم مثل شما نمی‌توانم زندگی و هدف زندگانیم را تغییر دهم. مردم هم قادرند بین آنهایی که سنگ خود را به سینه می‌زنند و آنان که نفع عمومی را طالبند فرق دهند. از جا بلند شده خواستم جلسه را ترک کنم که با دخالت جمال امامی، هادی مصدقی و حسین شقاقی در جلسه ماندم. آقای دشتی مثل این که به سینما آمده فیلم دل‌ناپسندی ببیند به بهانهٔ کار

فوری از جلسه خارج گردید. بحث بین اعضا شروع شد. این برخورد باعث نارضایتی آنها نشده بود و اکثراً به من حق می دادند. فردا استعفانامه خود را برای مدیرعامل فرستادم. مراجعه به شماره های آخر هموارد و ندای عدالت صدق این ادعا را به اثبات می رساند.

ابیاتی از غالب دهلوی

از دیوان سه جلدی غالب دهلوی که توسط سیدمرتضی حسین فاضل لکهنوی توسط انجمن ترقی ادب (لاهور) در سال ۱۹۶۷ به چاپ رسیده است این ابیات هر یک به مناسبتی (مضمون، لغت خاص، ابتکار شعری، جنبه اجتماعی) نقل می شود بدین مناسبت که او از آخرین جزوه های پرنور شعر فارسی در شبه قاره است و می باید گرمی داشت او را از یاد نبرد.

عیش و غم در دل نمی استد خوشا آزادگی باده و خونابه یکسان است در غربال ما

بهاران است و خاک از جلوه گل امتلا دارد به رگ نشتر زن از موج خرام ناز صحرا را

نیست نقصان، یک دو جزو است از سواد ریخته کان دژم برگری ز نخلستان فرهنگ من است
قارسی بین تا ببینی نقشهای رنگارنگ بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است

خطی بر هستی عالم کشیدیم از مژه بستن ز خود رفتیم و هم با خویشان بردیم دنیا را

سراسر غمزه هایت لاجوردی بود و من عمری به معشوقی پرستیدم بلای آسمانی را

ای ذوق نواسنجی، بازم به خروش آور غوغای شیبیخونی، بر بنگه هوش آور
گر خود نجهد از سر، از دیده فرو بارم دل خون کن و آن خون را در سینه به جوش آور
هان همدم فرزانه، دانی ره ویرانه شمعی که نخواهد شد از باد خموش، آور
شورابه این وادی، تلخ است اگر رادی از شهر به سوی من سرچشمه نوش آور

(غالب دهلوی)

دلم معبود زردشت است غالب فاش می گویم به خس یعنی قلم من داده ام آذرشانی را

آشیانانه کشد خار رخت دامن ما گویی این بود ازین پیش به پیراهن ما

دیگر ز ساز بیخودی ما صدا مجوی آوازی از گسستن تار خودیم ما
از بس که خاطر هوس گل عزیز بود خون گشته‌ایم و باغ و بهار خودیم ما

خوشا رندی و جوش زنده رود و مشرب عذبش به لب خشکی چه میری، در سراستان مذهبها

چه خوش باشد دو شاهد را به بحث ناز پیچیدن نگه در نکته‌زائیه‌ها، نفس در سرمه‌سائیه‌ها

ز سوز دل که به «واگویه» بر زبان گذرد به یک دو حرف حذر می‌توان فریفت مرا
شب فراق ندارد سحر ولی یک چند به گفتگوی سحر می‌توان فریفت مرا

وداع و وصل، جداگانه لذتی دارد هزار بار برو، صد هزار بار بیا

مردم به کینه تشنه خون لماند و بس خون میخوریم چون هم ازین مردمیم ما
پنهان به عالمیم ز بس عین عالمیم چون قطره در روانی دریا گمیم ما

هنوز از مستی چشم تو می‌بالد تماشائی به موج باده مانند پرتو شمع مزار ما
نهال شمع را بالیدن از کاهیدن است اینجا گداز جوهر هستی است غالب آبیار ما

چه دود دل، چه موج زنگ، در هر پرده از هستی خیالم شانه باشد طره خواب پریشان را

بهاران گو برو مشاطه کوه و بیابان شو گل از لخت دل عشاق زبید آن سر کو را

باده اگر بود حرام، بذله خلاف شرع نیست دل نهی به خوب ما، طعنه مزین به زشت ما

آشفتنگی بر اوج فنا بال می‌زند ای شعله داغ گورد و نگه‌دار جای وا
واماندگی است پی پسر وادی خیال شوق تو جاده کرد رگ خواب، پای وا
سر منزل رسائی اندیشه خودیم در ما گم است جلوه پی رهنمای را

دانی که ریگ بادیه غم روان چراست اینجا گسسته‌اند عنان شماره را

نگویم تازه دارم شیوه جادو بیانان را ولی در خویش بینم کارگر جادوی آنان را

عالم، آئینه رازست چه پیدا چه نهان تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب
غم افسردگیم سوخت کجائی ای شوق نفسم را به پرافشانی آهی دریاب

خیال وحشت از ضعف روان صورت نمی بندد بیابان برنگه، دامان ناز افشانده است امشب
غالب نبود شیوه من قافیه بندی ظلمی است که بر کلک و ورق می کنم امشب

نشان زندگی دل دوییدن است، مایست جلای آینه چشم دیدن است مخسب

به ذکر مرگ شبی زنده داشتن ذوقی است گرت فسانه غالب شتیدن است مخسب

از ناتوانی جگر و معده باک نیست غالب دل و دماغ تو بسیار نازک است

هم بقدر جوشش دریا تنومندست موج تیغ سیلاب از روانیهای خون بسمل است

ز گل خروش ننالم کز اهل بازارست تپاک گرمی رفتار باغبانم سوخت

مشکین غزاله ها که نیبنی به هیچ دشت در مرغزارهای ختا و خستن بسی است

غالب اگر به بزم شعر، دیر رسید دور نیست کش به فراق حسرتی دل ز سخنوری گرفت

سفرنامه فرنگ آل احمد

نام آن ژاپونی که در یونسکو کار می کرد و سر و کار جلال آل احمد با او افتاده بود پس مدتی به یادم آمد که «آزابوکی» بود. سفری هم به طهران آمد و با هم دیدار دوستانه داشتیم. او را از پاریس می شناختم.

صادق هدایت

از خانم مریم دانایی برومند دو کتاب دربارهٔ صادق هدایت به دستم رسید: یکی «ارزیابی آثار و آرای صادق هدایت» نام دارد و دیگری «نوشته‌های فراموش شدهٔ صادق هدایت». ایشان نام اعضای سبعه را نفیسی، حکمت، تقی‌زاده، اقبال، قزوینی، فلسفی، رشید نوشته‌اند درست نیست. قزوینی در آن روزگار در ایران نبود. تقی‌زاده اهل دوره و چنین مجلسها نبود. حکمت وزیر بود و مسلک و مشربش دیگر بود. در گروه کسانی که به سبعه معروف شده بودند نام علی‌دشتی، محمد سعیدی، ملک‌الشعرای بهار را می‌توان آورد. اصولاً نام سبعه ساختگی است و همنشینی آنها محدود به هفت نفر نبوده است، محمود عرفان، یحیی ریحان و افراد دیگر هم با آن گروه آمد شد داشتند.

ذکر مقالهٔ هدایت که در مجلهٔ *La Voile d'Iris* چاپ شده بود در پشت جلد شمارهٔ ۲ سال ۲ آینده (اسفند ۱۳۰۵) چنین آمده: «شمارهٔ ۷۹ مجلهٔ فوق‌الذکر مورخهٔ ژوئیهٔ ۱۹۲۶ محتوی مقاله به امضای صادق هدایت در تحت عنوان *La magie en Perse* به اداره رسید.

و از نوشته‌های هدایت در شمارهٔ دوم شهریور ۱۳۰۴ سال اول آینده این اعلان شده است: «انسان و حیوان بقلم آقای صادق هدایت (قطع کوچک در ۸۵ صفحه) با یک تصویر در کتابخانهٔ بروخیم بفروش می‌رسد. در آن وقت مرحوم مجتبی مینوی با آینده همکاری داشت.

نسخهٔ مجلهٔ مذکور که در کتابخانهٔ پدرم بود در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ به دست من افتاد و چون آن مقاله را در آن دیدم از مرحوم طباطبائی نائینی که عضو کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و از دوستان و هم‌قلمان مجلهٔ جهان‌نو بود درخواست کردم به ترجمه درآورد. ایشان زبدهٔ آن مقاله را ترجمه کرد و در مجلهٔ مذکور چاپ و منتشر شد. (سال دوم (۱۳۲۶): ۸۶). بدون هیچ اجازه‌ای از مرحوم هدایت). چندی ازین ماجرا نگذشت که در پله‌های پستخانهٔ آن روزگار (نزدیک میدان توپخانه) به مرحوم هدایت برخوردم. او از پله‌ها پایین می‌آمد و من بالا می‌رفتم. سلام کردم و ایستادم و نظرش را راجع به ترجمهٔ مقاله پرسیدم. گفت بی‌اجازه ترجمه می‌کنید نظرم را هم می‌پرسید. روترش کرد و جدا شد.

در همان اوقات مقالهٔ «مرگ» به قلم او را که در مجلهٔ ایرانشهر ۴ (۱۳۰۵): ۶۸۰-۶۸۲ نشر شده بود خوانده بودم. و کاش در کتاب نوشته‌های فراموش شده چاپ کرده بودند.

چندی بعد سرگذشت اجمالی او را که حاوی فهرست آثارش تا سال ۱۳۳۰ بود به دستور مرحوم سعید نفیسی تهیه کردم که در جلد اول «شاهکارهای نثر فارسی معاصر» (تألیف سعید نفیسی) چاپ شد.

سه سنگ قبر تازه یاب میبد

پنج سال پیش در شمس آباد میبد سه سنگ قبر، از نوع سنگهایی که ده پانزده تایی از آنها جای جای در خاک یزد بازمانده است و در کرمان و نائین هم نمونه هایی هست، دیدم که تاریخ دو تا از آنها ۴۹۳ و ۵۷۶ بود. تاریخ سومی را تراشیده و بر جای آن سنه وفات پهلوان قطب الدین علی بن شمس الدین حیدر را که در شعبان سال ۷۸۳ درگذشته بود نقر کرده اند. نگارگری و نقاری این سنگ همانندیهایی با سنگ مورخ ۵۷۶ دارد.

بر سنگ مورخ ۴۹۳ نام عبدالله بن محمد بن الحسن... (ناخوانا) نقر شده است و بر سنگ مورخ ۵۷۶ نام شیخ سدیدالدین عبدالمحمد بن احمد بن ابی احمد محمد.

یک دوره خط کوفی بر سنگ مورخ ۴۹۳ و دوره خط کوفی و تعلیق بر اطراف سنگ مورخ ۵۷۶ آیات قرآنی است «کل نفس ذائقة الموت...»، «ان الذین قالوا ربنا الله لم استقاموا...» «شهد الله انه لا اله الا هو و الملئكة...»

خلیق احمد نظامی

استاد تاریخ دانشگاه علیگره (هند) پنجم دسامبر ۱۹۹۷ درگذشت. او از استادان به نام در تاریخ هند مسلمان و تاریخ صوفیه بود و کتابها و تحقیقات زیاد به زبانهای انگلیسی و اردو دارد. حدود سی سال پیش چندی سمت سفارت هندوستان در عراق را برعهده داشت. موقعی که مجلس علمی به مناسبت ششصد و پنجاهمین سال وفات رشیدالدین فضل الله همدانی توسط کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگزار شد به دعوت دانشگاه تهران به تهران آمد و سخنرانی محققانه ای ایراد کرد.

یادداشت های محبوب

پس از درگذشت محمدجعفر محبوب، که از سال ۱۳۲۵ میانمان دوستی برقرار ماند، مشروح های مصدق را دیدم که خطاب به همسر گرامی خود نوشته بود و در آن راجع به یادداشت های علمی بازمانده از خود چنین نوشته بود: «در مورد یادداشتها و فیشها و مطالب چاپ نشده ای که از من مانده است ایشان با صلاحدید دوستم ایرج افشار اقدام مقتضی را اعم از چاپ و انتشار یا کامپیوتری کردن یا واگذاری آن به نهادی علمی معمول خواهد داشت و اگر خدای ناخواسته ایشان حیات نداشتند با دوست دیگرم آقای دکتر احمد تفضلی و در صورت دسترسی نیافتن بدیشان با دوست و همکار دیگرم آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ماجرا را در میان خواهد گذاشت و به صلاحدید ایشان عمل خواهد کرد.»



• محمدجعفر محبوب و ایرج افشار - توجال هشتم تیرماه ۱۳۲۹ (عکس از مرتضی کیوان)

پس حسب وظیفه به همسرگرامی ایشان یادآور شدم که بهترست نوشته‌ها و میکروفیلرها به مرکزی علمی در ایران داده شود مانند کتابخانه ملی تا در دسترس دانشجویان و پژوهشگران باشد و علاقه‌مندان بتوانند آنها را بتدریج در نشریات علمی چاپ کنند و چون این نظر پذیرفته شد جناب آقای کاظم بجنوردی رئیس کتابخانه ملی ترتیبی دادند که آن یادداشتها و میکروفیلرها به ایران آورده شد و به گنجینه کتابخانه ملی مملکت که می‌باید جایگاه اصلی این‌گونه بازمانده‌ها باشد سپرده شد.

«درام» در سرزمینهای اسلامی

به ابتکار و سرآوری J.Ch. Bürgel ایران‌شناس و اسلام‌شناس سرشناس، مجموعه‌ای به نام
Gesellschaftlicher Umbruch und Historie im zeitgenössischen Drama der islamischen Welt.
 در سلسله معروف *Beiruter text und Studien* انتشار یافت که همه مقالات مندرج در آن (هفده تا) درباره هنر «درام» در میان مسلمانان است (ترکها، عربها، ایرانیها) و سه تا از آنها درباره ایران: از پ. چلکوسکی درباره پرویز صیاد و تئاتر ایرانی دور از وطن

از م. ریجیو: تعزیه در تبعید
از اشتومپل حاتمی درباره سفر سهندباد در نوشته بهرام بیضایی.

درگذشت رضا ثقفی

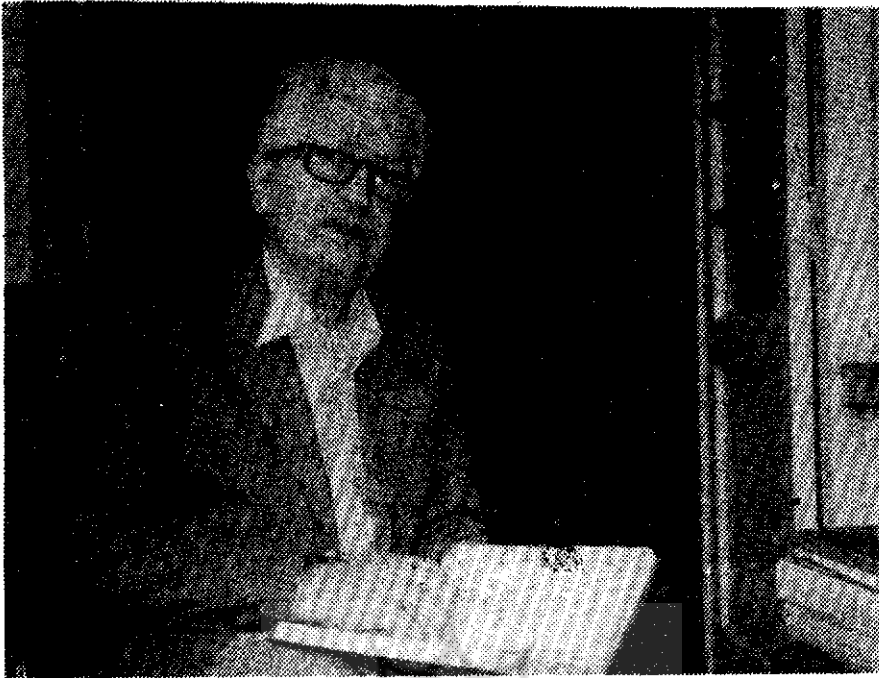
«آقارضا» رفت. دوست پنجاهساله‌ام بود. هم‌سن و سال بودیم. ادیب و سخن‌شناس و خوش محضر بود. از وقتی با او مانوس شدم که با برادرم در اصل چهار در بابلسر همکار بودند. بعدها در لغتنامه دهخدا همکاری علمی پیدا کرد. دوره دکتری ادبیات فارسی را به پایان رسانید ولی پایان‌نامه را نگذراند. در تأسیس و پیشرفت امور سازمان ملی اسناد ایران همکار دلیر و پرکار و علاقه‌مند سیروس پرهام بود و خدماتش نباید فراموش شود. چند فهرست برای اسناد آنجا نوشت که ظاهراً دیگران به نام خود چاپ کردند. کتابخانه خوب جمع و جوری درست کرد. با دقت کتابها را می‌خواند و به خط زیبای خود بر آنها حاشیه می‌نوشت، غالباً علمی و دقیق و دلیرانه. پس از انقلاب چند صباحی تصدی امور کتابخانه سلطنتی را پذیرفت ولی بزودی به درویش‌آباد نزدیک فریدون‌کنار که ملک مادریش بود پناه برد. بیشتر در آنجا زندگی می‌کرد و ایام را با فرخ‌بخش می‌گذرانیید. تورج (مراد، مدیر توانا و دانای «گفتگو» فرزند با کمال اوست.

آقارضا به خودش و به علم ستم کرد. دلیری نکرد و نخواست آنچه می‌داند بنویسد. افسوس که چند مقاله بیش ازو نداریم (چندتا در کلک) ولی همه خواندنی و محققانه است. آنچه درباره جزوه نقد سفرنامه ناصر خسرو (نوشته فیروز منصوری) در کلک شماره دی و بهمن ۱۳۷۳ نوشت نمونه است.

سفری با او و منوچهر ستوده و مسیح ذبیحی چند روزه در صفحات گرگان و شاهرود و دامغان و سمنان در پی عکسبرداری از وقفنامه‌های قدیمی (حدود سال ۱۳۵۵) داشتیم که بسیار پرثمر بود. عکسهای زیادی توانستیم تهیه کنیم که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و سازمان ملی اسناد ایران نگاه‌داری می‌شود. یادش برایم دلاویزست. خوش ایامی که با او در درویش‌آباد می‌گذشت.

نقد جزوه قائمیان

جزو کتابهای Hans Strasser نسخه‌ای از «توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت» نوشته حسن قائمیان (تهران ۱۳۳۲) دیدم که یکی از فضلالی ناشناخته ایرانی خوانده و برکنار آنها حواشی آورده است. آن یادداشتها را مناسب دیدم نقل کنم. شاید از جلال آل‌احمد باشد زیرا او با اشتراسر آمد شد داشت.



○ دکتر رضا تقوی (عکس از علی دهباشی)

- ص ۳- کنار عبارت «اگر موضوع مربوط به هدایت نمی‌بود» آمده است «هرگز مربوط به هدایت نیست فقط مربوط به شخص یک جهود عتیقه فروش بدبخت است»
- ص ۴- کنار سطر ۲ و ۳: آیا خود... این کار را کرده‌اند.
- ص ۴ صص ۱۰ و ۱۱- مگر خود جناب ایشان چه گهی خورده بودند.
- ص ۵ کنار سطر دوم: و آن روز بهر صورت خواهد رسید و دیگران به ریش و نسان مونتلی و خانلری و قائمیان خواهند خندید.
- ص ۹ کنار سطر دوم: عجب؟ احمق!
- ص ۱۰ کنار سطر ۹ و ۱۰: بدبخت این آینده چقدر گل و گشاد باید باشد!
- ص ۱۶ کنار سطر ۵ و ۶: بیچاره‌ها، احمقها!
- ص ۲۳ کنار چهار سطر آخر: اللهم اشغل الظالمین بالظالمین
- ص ۲۷ کنار ۴ سطر آخر:؟ بعله کسی میگه علی آباد شهری است؟
- ص ۲۹ کنار سطر سوم به بعد: گویا این اشتباه در مورد شخص قائمیان نیست. مینوی و فرزاد و علوی و پرتو و... دیگر هم این افتخار را شامل شده‌اند.
- ص ۳۰ کنار پنج سطر آخر: و این تاج افتخار بدین ترتیب مکمل هم شده است.
- ص ۳۲: کنار سطر ۹: احمق!

ص ۳۳: کنار سطر ۹ حاشیه: ایضاً اللهم اشغل...!

ص ۳۷: کنار سطر ۶ و ۷: هی!

ص ۳۷ کنار سطر ۱۰ و ۱۱: اصل مسئله این است.

ص ۳۷ سطر آخر حاشیه: نانی که به قرض گرفته تا این طرف از دعوا ساکت بماند.

ص ۳۹: کنار سطور آخر: تهدید به سکوت.

در آخر: خلاصه مؤمنین خیال می‌کردند حصر وراثت داده‌اند و تمام شده و حالا یک تخم نایسم‌اللهی هم برای آن مرحوم پیدا شده که از یک طرف دیگر سر برداشته و در تقسیم ماترک دعوا درگرفته و تا ابد الابد ادامه خواهد داشت. پای خانلری و مینوی و ننه و بابا هم وارد آن خواهد شد. والسلام.

لندن و خاورمیانه

این فرنگیها، به وسایل مختلف در پی کسب خبر و نشر اطلاعات در هر موضوعی هستند. این بار در کتابخانه‌الفرقان خبرنامه‌ای دیدم به نام Middle East Events in London برای ماه اکتبر ۱۹۹۸. خانم دکتر حاجی کتابدار آنجا گفت این نشریه از سال ۱۹۸۳ انتشار می‌یابد. هر شماره بیست صفحه‌ای آن یک پوند بها دارد یعنی هزار تومان و اندی.

ناشر این جزوه Centre of Near and middle Eastern است. هیأت مشاورانی دارد و ظاهراً پشتیبانی مالی آن بانک انگلیسی خاورمیانه است و Conoco که نمی‌دانم چیست و مربوط به کیست، همچنین کمپانی بین‌المللی شل که با خزانه‌های نفت عالم سر و کار دارد. سی مؤسسه فرهنگی و بانکی و مراکز انتشاراتی و خبری عضویت آن را دارند. مطالب آن نشر موضوع سخنرانیها، کنگره‌ها، نمایشگاه‌ها و دیگر فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی است که درباره ممالک خاورمیانه در شهر لندن در هر ماه انجام می‌شود و برگزارکننده آنها درین جزوه شناسانده شده است. مثلاً در همین ماه اکتبر این فعالیتها در لندن بناست بشود. ۳- جشن مهراں Meheran که باید غلط چاپی باشد و مهرگان منظورست و توسط مجمع زردشتیان اروپا بصورت فستیوال همراه با سخنرانی خجسته میستری Mistree مدیر مؤسسه مطالعات زردشتی در بمبئی.

۶- سخنرانی J. Rowan استاد دانشگاه لانکستر درباره وضع جوی دویست و پنجاه هزار سال پیش در شمال Cyrena که انجمن مطالعات اردن برگزار کننده آنست.

۶- سخنرانی دکتر می یمنی درباره آینده عربستان سعودی که مرکز مطالعات خاور نزدیک و میانه برگزار کننده آن است.

۶- کنسرت به نام مردم در زمستان از نفوذ موسیقی هندی و شمال آفریقا

۶- کنسرت دلکش هر دو توسط رویال فستیوال هال

۷- سمینار هویت و سیاست ترکیه در SOAS (مدرسه السنة شرقیه)

۷- گیاهان و آدمیان اردن در عصر برنز سخنرانی دکتر کارولین کارت رایت عضو موزه بریتانیا.

۷- طبیعت قدیم سقوطره سخنرانی توسط کوین راشبی ترتیب یافته توسط انجمن

بریتانیایی یمنی

۷- قدیمی ترین معماری اسلامی مغرب سخنرانی ابراهیم شپوح در مؤسسه الفرقان

۷- سرگذشت انستاس کرملی سخنرانی جلیل عطیه ترتیب یافته توسط گالری کوفه.

۱۱- کنسرت پریسا در رویال فستیوال هال.

۱۲- مباحثات طبی فلسفی در یهودیت و اسلام سخنرانی گریت بُس از دانشگاه کلنی در

مؤسسه مشهور ولکام که به مطالعات تاریخ پزشکی محدود و مرتبط است.

۱۲- سمینار بیروت در عصر ممالیک در دانشگاه لندن

۱۳- سمینار درباره تجدید و فرائجد در اسرائیل ترتیب یافته توسط مرکز مطالعات یهودیت

۱۳- وضع مشکل آب در منطقه منا سخنرانی تونی آلن از مدرسه السنة شرقیه

۱۳- سمینار نهضت ملی فلسطین ۱۹۴۹-۱۹۹۳ ترتیب یافته توسط مرکز بازگشت

فلسطینیان

۱۵- صورةالنجم و ارتباط آن با معراج سخنرانی ژرف فاناس استاد دانشگاه توپینگن در

مدرسه السنة شرقیه.

۱۵- ملائک سیاه سخنرانی کانون ریچارد مارچ ترتیب یافته توسط انجمن انگلیس و حبشه

۱۵- کنسرت «ثمر» (عربی) در رویال فستیوال هال

۱۹- سمینار مصریها و خارجیها در کانال سوئز تا ۱۹۵۶ در مدرسه السنة شرقیه

۱۹- تغییرات محیط زیستی در کویت پس از جنگ خلیج فارس سخنرانی محمد سرعوی

مسؤول محیط زیست کویت، ترتیب یافته توسط مدرسه السنة شرقیه

۲۰- سمینار معجزات مسیح در قرآن و تفسیر ترتیب یافته توسط مرکز مطالعات اسلامی

مدرسه السنة شرقیه

۲۰- سیاست های تغییر یافته زراعی در مصر سخنرانی رای بوش از دانشگاه لیدز ترتیب یافته

توسط مرکز مطالعات خاور نزدیک و میانه

۲۰- امنیت در خلیج فارس سخنرانی عبدالله البشارة ترتیب یافته توسط شعبه هنر و

باستانشناسی مدرسه السنة شرقیه.

۲۰- کنسرت روزا زرگز (موسیقی اندلسی)

۲۱- جامعه بحرین سخنرانی ا.ن. وایت ترتیب یافته توسط انجمن بحرین

۲۱- گردشی در موزه Economic Botany (اصل نام را نقل کردم زیرا برای خودم هم مفومش معلوم نشد) از لحاظ آثار باستان‌شناسی که در باغ پادشاهی گیاهان (kew) قرار دارد، ترتیب یافته توسط بنیاد اکتشافات فلسطین.

۲۱- سمینار: National and International some Theory and The Middle East and North Africa case in a Global Context.

Hydropolitica- توسط شعبه مطالعات سیاسی دانشگاه لندن.

۲۱- آفرینش تمدن مصری سخنرانی عکاشه الدالی ترتیب یافته توسط گالری کوفه.

۲۳- حمام ترکی (فیلم) که هشت بار نشان می‌دهند در روزهای مختلف

۲۶- سنت آشپزی در اسلام سخنرانی مانوئلا مارن از انستیتیوی مطالعات زبان عربی در

مادرید ترتیب یافته در مؤسسه ولکام (تاریخ پزشکی)

۲۶- مصریان ۱۹۴۵-۱۹۵۲ سخنرانی دکتر شارل ترتپ از مدرسه السنه شرقیه و در همانجا

۲۶- اصلاح و تهذیب، تغییرات حضرمی در اوائل قرن بیستم سخنرانی اولریخ فریتاگ از

مدرسه السنه شرقیه و در همانجا

۲۷- سمینار شدت مسیحیانسم در اسرائیل ترتیب یافته توسط مرکز مطالعات یهودیت

۲۷- فیلم جای پای شتراها

۲۸- بازشناسی عربستان سعودی سخنرانی تیم واجر ترتیب یافته توسط انجمن مطالعات

عربستان

۲۸- پزشکی سنتی و حفظ الصحه سخنرانی عبدالجلیل البرزنجی در گالری کوفه

۳۱- هویت اسلامی در قرن بیست و یکم (مجموعه کنفرانس) که مؤسسه مطالعات اسلامی

ترتیب داده و حامدالگار - سعید بهرام‌پور - یهمن بختیاری - ریچارد بولیت - میکائیل دیلون -

یون حداد - خانکی - صادق خرازی - جواد لاریجانی - احمد جلالی - محسن میلانی - حمید

مولانا - علی پایا - جیمز پیسکاروتی - بیبی سعید - علیرضا شیخ‌الاسلامی سخنرانی می‌کنند.

۳۱- شعرخوانی عربی در رویال فستیوال هال

به همین اندازه بس می‌کنم و از آوردن فهرست نمایشگاه‌ها می‌پرهیزم که مطلب دامنه‌نگیرد.

مقرببی رفت

دوست بسیار نازنین و دانشمند راستین مصطفی مقرببی در لندن درگذشت. (اواخر مهر

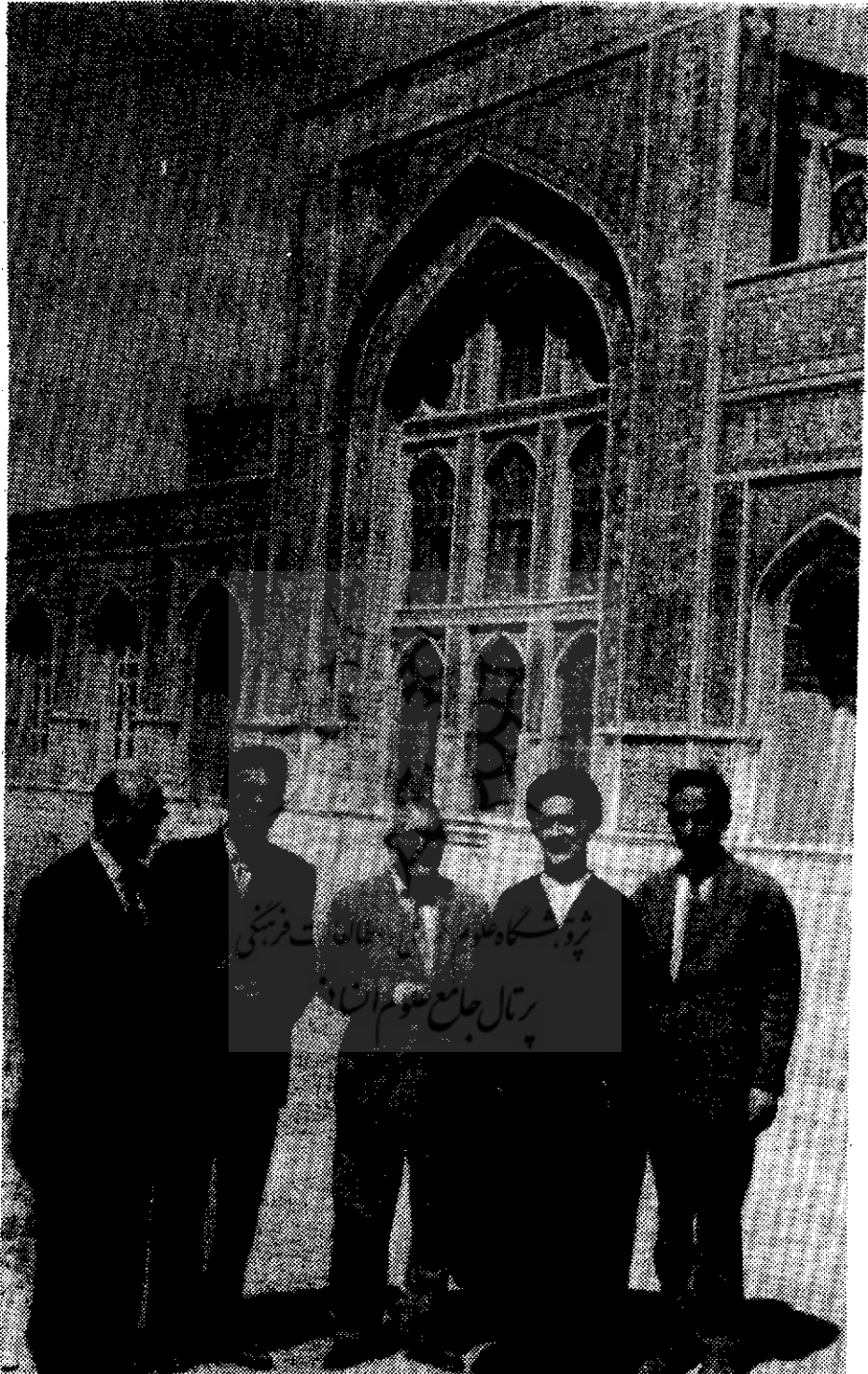
۱۳۷۷). سنش به هشتاد و چهار سال رسیده بود. تهرانی بود و در تهران تحصیل کرده بود.



● شیراز - فروردین ۱۳۳۳ از راست: مصطفی مقربی - علیقلی جوائشیر - ایرج افشار - منوچهر ستوده - اقتداری

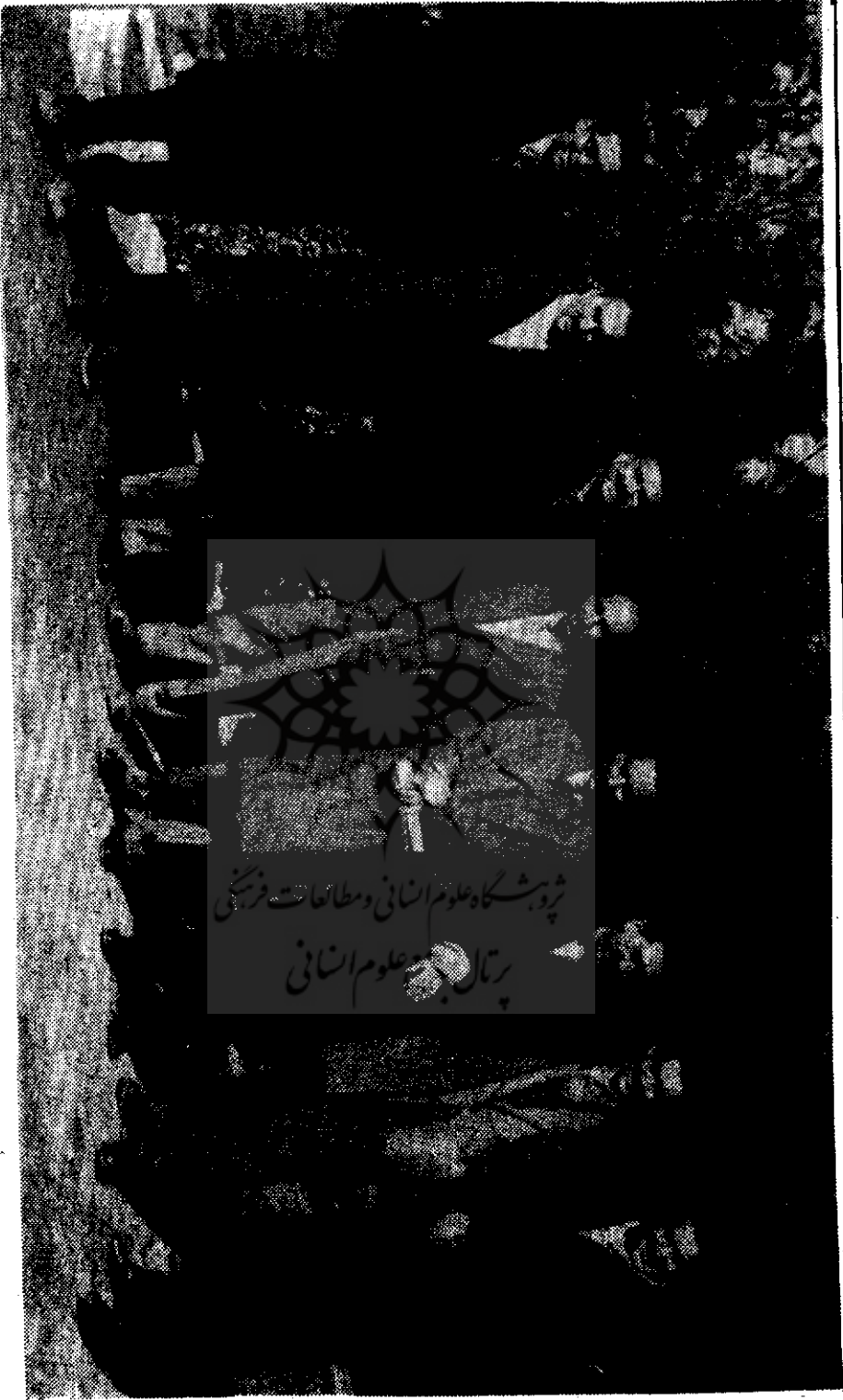
دوره‌های دارالفنون و دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات را به پایان برده بود و به مدارج پایانی و عالی دکتری در ادبیات فارسی رسیده بود و سی سال بیش درباره رساله دکتری ارزشمند خود - که باید چاپ شود - یادداشت دقیق فراهم کرده و به پژوهش ژرف و بسیار دامنه‌وری در آن پرداخته بود. درین مراحل از جمله با اصغر مهدوی، احمد کروی، ذبیح‌الله صفا، ابراهیم صهبا، حسین خطیبی، منوچهر ستوده، پرویز ناتل خانلری، زین‌العابدین مؤتمن همدرس بود.

حالا پنجاه سال شده است که با او بوده‌ام و با او دوست یکدل بوده‌ام. عباس زریاب واسطه اتصال بود. نخستین بار در سرای منوچهر ستوده با او دیدار روی داد. سه‌شنبه‌ای بود و گروه ستوده جمع بودند و قرار شد که جمعه با کوله‌پشتی از میدان توپخانه به کوهنوردی برویم. از آن جمعه با یمن تا بیست و چند سال پس از آن که مقربی زندگی سومین بار خود را پیش گرفت تقریباً بی‌وقفه سه‌شنبه‌ها و جمعه‌ها با هم بودیم. جمعمان جمع بود. منوچهر ستوده که حالا سالی است در جنگل نارنج بن زندگی می‌کند و نارنج و ترنج می‌پرورد شمع شاخص آن جمع بود. جمال شهیدی و مهندس احمد خردیار و احمد افشار شیرازی و عباس زریاب و محمدتقی دانش‌پژوه و احمد اقتداری و علیقلی جوائشیر و مهندس حسین فروتن یاران سه‌شنبه بودند. مقربی باریک‌اندام و استخوانی با سلامت نفس زیست و مراقب در همه کارهای زندگی و با نظم معین برای آن بود. دقیق و محاسب بود. به شوخی میان رفقا میرزا قلمدون نامیده می‌شد.



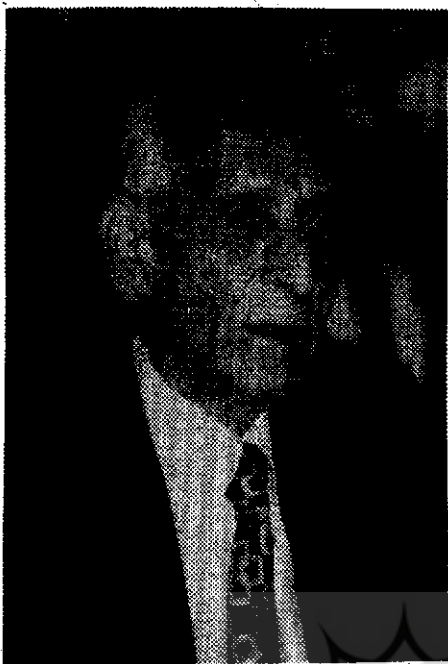
پروفسور کاظم علی محمدی
 پناہ جامع علوم اسلامیہ

۵ در مسجد جمعه هرات - ۱۳۳۷ - از راست: مصطفی مقربی - شیخ الاسلام کردستانی - بدیع الزمان فروزانفر - فکری سلجوقی - ضادق بهداد



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سال ۱۳۳۵

● پاییز ۱۳۳۵ که عازم پاریس بودم در نورنگاه برداشته شده. زمان زمانی - ایرج فشار - همایون صفتی - دکتر مصطفی مقرنی - مهندس حسین نورتن - دکتر منیر چهر سزده - مهندس احمد خردیار و مهندس نادر افشار

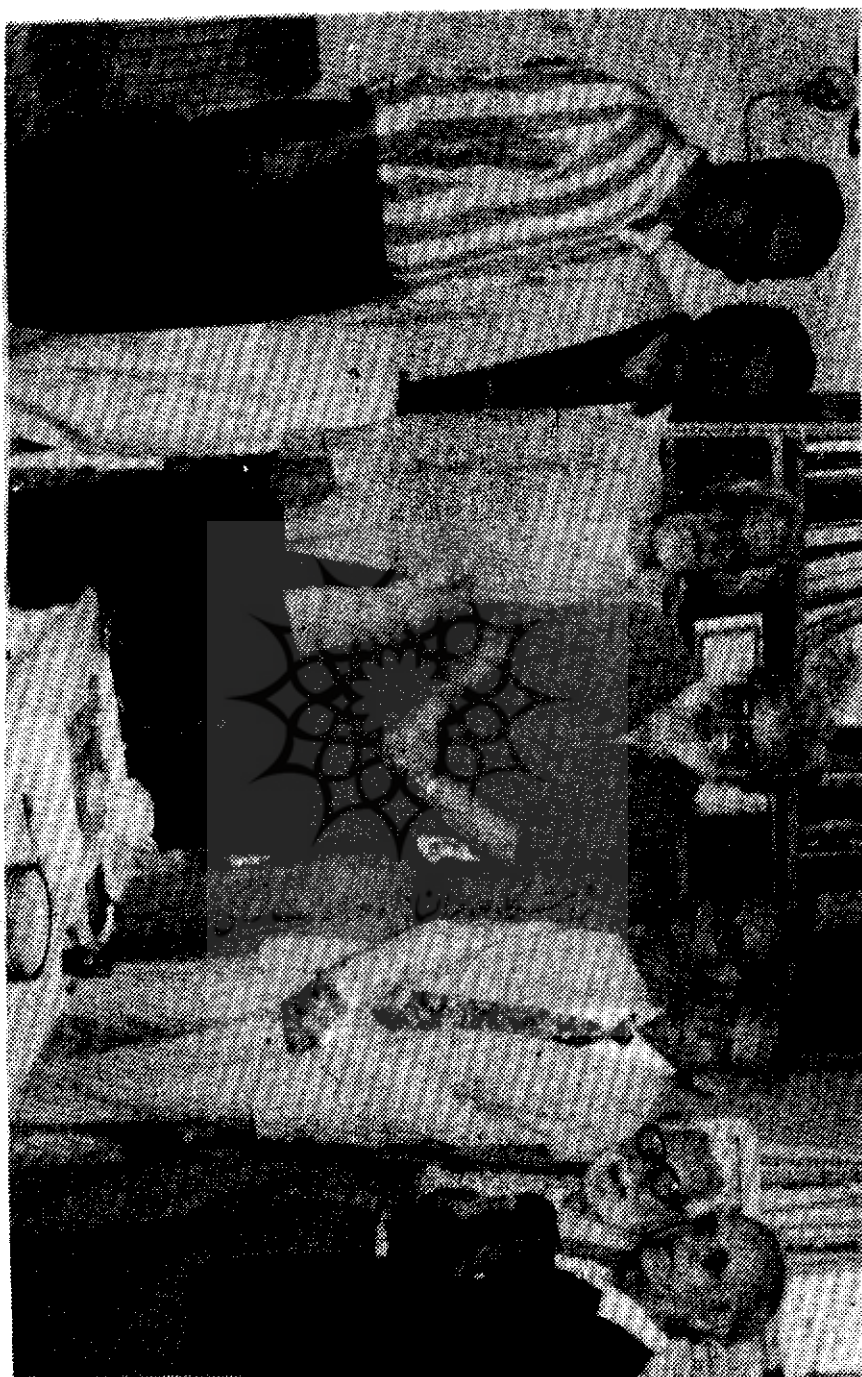


دکتر مصطفی مقربى

با مقربى تنها به راهپیمائیهای جمعه نگذشت. چند سفر دراز و پیاده‌روى چند روزه در کنار هم بودیم. از یادگارهای خوب دلپذیر که ازو دارم سفرى است که به کابل رفتیم (۱۳۳۷) و ازین که با مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر همسفر شده بودیم سر فخر بر آسمان می‌سودیم. فروزانفر سالها استاد مقربى بود. در آن سفر از محضر دلنشین و طرائف سخن آن اعجوبه ادبى ایران - یعنی فروزانفر - طرفه‌ها اندوختیم. مقربى با آن مدادهای بندانگشتى که از جیب در می‌آورد بعضى را در یادداشتهای بی‌سرانجام خود می‌نوشت و فروزانفر گاهی به شوخى می‌گفت مقربى باز چه می‌نویسى! سیر و سفرمان در آن مسافرت از غزنه به هرات و اسلام‌قلعه و تربت‌جام و مشهد خاطره‌پرداز بود.

در آن سالهایی که از آن یاد می‌کنم اغلب در دیدار از ابراهیم پورداود و دکتر محمد مقدم و سعید نفیسی و فروزانفر همراه می‌شدیم. ستوده است که می‌تواند بهتر و بیش از من یاد آن سالها و حالها را بر قلم آورد و امیدوارم چنان بکند.

میان مقربى و من دو دوره همکاری هم پیش آمد. نخست بنیادگذاری فرهنگ ایران‌زمین است. در همان سرای ستوده در سال ۱۳۳۰ - دانش‌پژوه و ستوده و مقربى و زریاب پا در میدان گذاشتند و کارمان را آغاز کردیم و مقربى در استمرار و استقرار آن کوششهای مفید کرد. پس از آن در سالهای اول و دوم نشر مجله راهنمای کتاب لطف کرد و با هم‌قلمی و همگامی



● تابستان ۱۳۷۰ - از راست: غلامرضا سیمینی - یزدان بخش قهرمان - دکتر مصطفی مقرئین - دکتر مهدی پرهام - دکتر احسان زراقی - سیدابوالقاسم انجوری شیرازی - مسعود بهبود و علی دهباشی.

و همراهی خود مرا یاری داد.

مقربى دانشمند بود، اما پر وسواس بود. به ژرفى در مطالب مى نگریست. همیشه به سادگى و ریزه کارى مى نوشت. البته کم مى نوشت. وسواس و دقت ایجاب مى کند که ترس راه قلم را ببندد. آنچه نوشته است ماندگارست و یادگار.

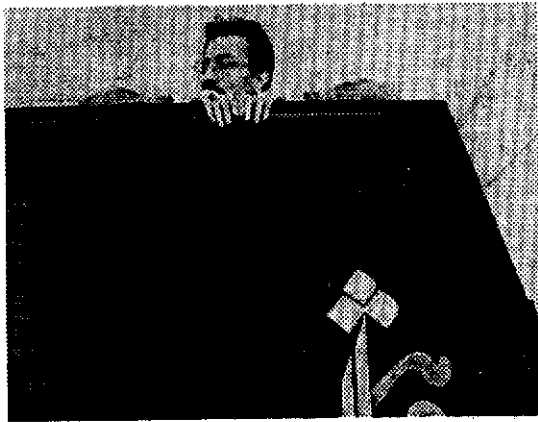
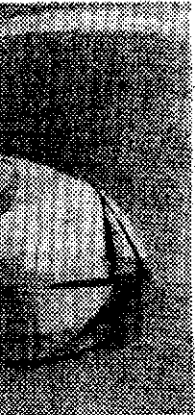
مدتى به تمهیدات همایون صنعتى در مؤسسه کتابهای درسى که با کمک فرانکلین جان گرفت و یادم نیست که نام درستش چه بود دلسوزانه و شاید عاشقانه کار کرد. سفرى برای آشنا شدن با شیوه های نگارش کتابهای درسى نوین به امریکا رفت. ترجمه تاریخ جهان برای خردسالان از کارهای این روزگار اوست. کتابى است خوب، خواندنى و به نثر شسته رفته دبیرى و سواسى اما لغت شناس..

چندى هم در گروهى که به سرپرستى دکتر غلامحسین مصاحب به گردآوری اصطلاحات جغرافیائی پرداختند به لغت یابى و مقداری لغت تراشى پرداخت و ستوده بر آن جزوه نقدى نوشت. در انجمن ایرانشناسى هم که دیر نپائید عضو بودیم.

از کارهای پایه گذارى و مؤثر او رساله ای است که درباره املاى کلمات در زبان فارسى نوشت و در فرمان وزارت فرهنگ دکتر خانلری در مجمعی علمى مطرح شد و چندى اسلوب و قائمه کار بود و البته بعدها دیگران هم از آن بهره ها بردند.

سالهای جوانى، پویایى و توانایى مقربى به تدریس گذشت: در دبیرستانها، دانشسرای مقدماتى و سالهایى در دانشکده ها. درین چند سال اخیر زندگى به عضویت فرهنگستان زبان که بیگمان شایستگی چنین مقامى را داشت برگزیده شده بود و با دل بستگى بسیار به پژوهشهای زبانی و دستورى مى پرداخت.

مقربى دانشمند کم آثاری است ولى هر چه نوشته استوارست. مجموعه ای از گفتارهای او را در زمینه های دستور و زبان و ادب را انتشارات توس به نام «هجده گفتار» چندى پیش به چاپ رسانید. پس باید کوشید که نوشته های دیگر و یادداشتهای کنارمانده اش به چاپ رسانیده شود و چه بهتر که فرهنگستان آن را وظیفه خود تلقى کند. تا زنده باشم یاد او با من خواهد بود. قلم اینجا رسید و سر بشکست.



چهره‌ها (۲)

عکس‌های مریم زندی

تخفیف ویژه برای خوانندگان بخارا
قیمت روی جلد ۵۷۰۰۰ ریال
با تخفیف ۵۲۰۰۰ ریال

علاقتمندان به دریافت کتاب می‌توانند مبلغ ۵۲۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۳۹۱۲۱۵۰۶ بانک تجارت شعبه محمودیه بنام مریم زندی واریز کنند اصل فیش بانکی و آدرس خود را به صندوق پستی ۱۶۷۶-۱۵۸۱۵ بفرستند و کتاب را با پست سفارشی دریافت کنند.